

مهدویت

فصل اول:

فلسفه نیاز به تمدن الهی

فلسفه نیاز به تمدن الهی

استاد طاهر زاده

اشاره

با توجه به زوایای متنوع و ناکاویده مقوله تمدن از یک سو و تنوع دیدگاه‌ها و نظرگاه‌ها پیرامون آن از سوی دیگر، رصد دیدگاه‌های مختلف پیرامون این مهم برای وصول به کنه و حقیقت آن را ضروری می‌نماید. بر این اساس در شماره‌های مختلف مجله اندیشه تمدنی اسلام به انعکاس دیدگاه‌های مختلف اندیشمندان اسلامی در این زمینه پرداخته خواهد شد. در این شماره به بخشی از دیدگاه‌های استاد طاهرزاده درباره چیستی تمدن و علت نیاز بشر بدان و نیز ضرورت قدسی و الهی بودن آن، از زبان خود ایشان در قالب چند پرسش و پاسخ اشاراتی خواهد شد.

چیستی تمدن و علت نیاز بشر به آن

سؤال: تمدن چیست و چرا بشر به آن نیاز دارد؟

جواب: علت نیاز بشر به تمدن در طبع خود بشر نهفته است، و چون بشر مدنی‌الطبع است، حتماً نیازمند حیات اجتماعی است و این حیات اجتماعی را تمدن یا Civilization می‌گویند.^۱ در اثبات نیاز بشر به اجتماع و تمدن فیلسوفان شواهد و دلایل خوبی آورده‌اند؛ مثلاً «فارابی» می‌گوید: این که بشر قدرت گفتگو کردن دارد نشان می‌دهد که ما نیاز به ارتباط با غیر خود داریم، اصل این بحث هم از

۱. واژه‌ی تمدن یا Civilization و واژه فرهنگ یا Culture واژه‌هایی هستند که عملاً به همدیگر پیچیده‌اند. به گفته‌ی فردریک، م. بارنارد: «در مواردی تکامل روحی یا معنوی انسان را با فرهنگ یکی دانسته‌اند، و در مواردی با تمدن. گاهی از فرهنگ به عنوان جزء خاصی از تمدن بحث می‌شود... و گاهی نیز فرهنگ را لفظی کلی‌تر محسوب کرده‌اند و حال آن که تمدن به فرهنگ شهرها محدود شده» (فردریک، م. بارنارد، مجله فرهنگ شماره ۱۴ و ۱۵ ص ۷۵) همچنان که مستحضرید نمی‌توان تعریف مشخصی برای تمدن یا فرهنگ در متون علمی پیدا کرد، زیرا هر مکتبی بر مبنای خود تعریفی از آن دو واژه دارد. ما در صحبت‌های خود سعی کرده‌ایم با مثال‌هایی که می‌زنیم معنی فرهنگ و تمدن را از نظر خود روشن کنیم و شاید بتوان در مجموع این‌طور گفت که «فرهنگ» همان مبادی فکری باشد که منشأ حرکات افراد می‌گردد، که در بحث ما اسلام به عنوان مبادی فکری مورد نظر است و در مورد «تمدن» از یک جهت با اشیپنر هم عقیده هستیم که می‌گوید: «شاید بتوان گفت: تمدن، ظهور نهایی فرهنگ است» و از یک جهت به اصل واژه‌ی Civilization یا مدنیت و توجه به شهری و جمعی بودن طبع انسان می‌نگریم.

«ارسطو» است. فارابی از این‌جا شروع می‌کند، بعد می‌گوید: این نیاز هم نیازی است که خالق ما در ما گذاشته‌است؛ ما زبان را تفنناً و به طور تفریحی برای خودمان اختراع نکرده‌ایم، استعداد گفتگو و ایجاد صوت همراه معانی، ذاتی ما است. پس این قدرت گفتگو برای این است که با دیگر افراد ارتباط داشته باشیم. بنابراین در ذات ما «ارتباط با غیر» سرشته شده است. به همین جهت شما در نوع بشر کسی را ندیده‌اید که بدون جمع با دیگران بخواهد زندگی کند.

علامه‌ی طباطبائی مقدمات خوبی برای این بحث می‌آورند؛ ایشان می‌گویند: «اولاً قبول دارید که ما اگر از جمع انسان‌ها فاصله بگیریم، زمینه‌ی رشد بسیاری از استعدادهایمان را از دست می‌دهیم و چون این استعدادها در ذات ما گذاشته شده است و لازم است که شکوفا شود و چون این استعدادها از طریق اجتماع با انسان‌ها و تشکیل مدینه شکوفا می‌شود، پس انسان‌ها در کنار هم و بر اساس نیازهای کثیرشان نسبت به همدیگر، لازم است یک مدینه یا شهری را تشکیل بدهند».

ایشان در رابطه با نیاز بشر به قانونی متعالی می‌فرمایند: «با توجه به این که حوائج بشر در اجتماع بهتر برآورده می‌شود و چون انسان کمال طلب است، پس به اجتماع روی می‌آورد، از طرفی در اجتماع به جهت غریزه‌ی سودجویی بشر و استخدام هموعان، نزاع و تراحم منافع پیش می‌آید - هرکس می‌خواهد دیگری را به نفع خود به کار گیرد- بنابراین در اجتماع قوانینی جهت کنترل خودخواهی و سودجویی انسان‌ها نیاز است به طوری که آن قوانین قدرت کنترل خودخواهی انسان را داشته باشد و جنبه‌های روحانی و تکاملی او را مدنظر قرار دهد، و در این حال چنین اجتماعی با چنین خصوصیات تمدنی می‌سازد که بشر به پوچی گرفتار نشود».^۱

با نظر به این مقدمه یک قدم جلوتر می‌رویم، می‌گوییم این کنار هم آمدن یا اجتماعی بود که جزء طبیعت بشر است، باید خصوصیتی داشته باشد که بشر در این گردآمدن احساس به ثمر رسیدن بکند. تا حال به طور اختصار رسیدیم به این که ریشه‌ی تمدن، در نیازهای طبیعی بشر است، ولی این نیازها اگر در آن تمدن به نحو منطقی جواب داده نشود، آن تمدن می‌میرد، چون باید در آن اجتماع قوانین و روابطی بین بشر حاکم باشد که در عین قدرت نفی استثمار و استثمار، جنبه‌های روحانی و تکاملی بشر را مدنظر قرار داده باشد و در ضمن منافع همه انسان‌ها را نیز در نظر گرفته باشد.

علت نیاز به قانون

فکر می‌کنم لازم است با تعمق بیشتر به فرمایش علامه‌ی طباطبائی توجه شود. ایشان می‌فرمایند: حالا که بشر به حوائجش به طور کامل نمی‌رسد الا با تشکیل اجتماع، باید متوجه باشیم که بشر یک خاصیت دیگری هم دارد؛ و آن این که بشر بالطبع استخدام‌گر است، یعنی

۱. ر.ک. طباطبائی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، مقاله ششم، بحث اصل استخدام؛ همچنین: ر.ک. جوادی آملی، شریعت در آئینه‌ی معرفت: ۴۰۲ (بحث «توحش طبعی و تمدن فطری انسان»).

واقعاً بشر به طور طبیعی می‌خواهد بقیه را در استخدام خودش درآورد- آیت‌الله جوادی‌آملی در دفاع از نظر علامه طباطبایی این حرف را این چنین تبیین می‌کنند؛ می‌گویند یعنی ذاتِ غریزی بشر استخدام‌گر است، نه ذات فطری‌اش- بنا به فرمایش علامه طباطبایی حالا که یک غریزه‌ای داریم به نام غریزه‌ی استخدامِ همدیگر، یا باید تمدن و جمعیت‌داشتن را کنار بگذاریم، یا این که غریزه‌ی «استخدامِ بقیه برای خود» را با قوانینی اصلاح کنیم.

علامه طباطبایی خصوصیات آن قوانین را طرح می‌کند و می‌گویند: در این که بشر جمعیت‌گراست و تمدن‌داشتن لازمه‌ی طبیعت او است و در این که بشر استخدام‌گر است، شکی نداریم. پس باید قوانینی داشته باشیم که مشکل دوم را رفع کند، نه این که ما از آن فرار بکنیم. می‌فرمایند: خصوصیات قوانینی که بتواند در عین جواب‌دادن به نیاز انسان به اجتماع، آفت استخدام‌گری را نداشته باشد، باید عبارت باشد از این که جنبه‌ی روحانی و تکاملی بشر را در نظر بگیرد.

در ادامه می‌فرمایند: این قوانین با چنین ابعادی فقط از طریق انبیاء ممکن است برای بشر آورده شود به تعبیر دیگر چنین قوانینی با خصوصیت مطرح‌شده در عهده‌ی خالق بشر است که همه‌ی ابعاد بشر را می‌شناسد. می‌گویند؛ اگر هدفی که بشر بر اساس آن، جامعه را تشکیل داده برآورده نشود، چون فلسفه‌ی وجودی آن جامعه دیگر از بین رفته است آن جامعه از بین می‌رود. مثلاً اگر انواع گناهان در جامعه شایع شد و به جای امنیت در کنار همدیگر، عدم امنیت نسبت به همدیگر شایع گشت، به جای این که غیبت نکنند تا در کنار همدیگر با آبرو بتوانند به سر ببرند، غیبت نسبت به همدیگر شایع گشت و به جای نکاح، زنا شایع شد و امنیتِ ناموس از بین رفت، دیگر بقای چنین جامعه‌ای مختل می‌شود. به گفته‌ی علامه طباطبایی «رحمة‌الله‌علیه»: بشر می‌خواهد از اجتماع خود بهره ببرد، اگر هدفی که بشر براساس آن هدف، جامعه را ساخته است برآورده نشود، افرادِ چنین جامعه‌ای نمی‌توانند از جامعه‌شان استفاده کنند، در نتیجه چنین جامعه‌ای عملاً مضمحل می‌شود.

قدسی بودن قانون، لازمه‌ی عمل به آن

تا حال در یک جمع‌بندی به این نکات رسیدیم که اولاً؛ برای تکامل استعدادهای بشری، به جامعه نیاز هست. ثانیاً؛ اگر جامعه با قوانین خاصی اداره نشود، آن اجتماع به نیاز بشر به جامعه جواب نمی‌دهد. ثالثاً اگر خدای بشر آن قوانین را تعیین فرماید، بشر می‌تواند به کمک آن قوانین به آنچه که از طریق جامعه دنبال می‌کند، دست یابد، و لذا بشر می‌تواند به قوانین الهی عمل کند و به نتیجه برسد. اگر همان حرف‌هایی را که خدا فرموده است شخصی مثل «کانت» بزند، مشکل حل نمی‌شود، چون قوانین الهی علاوه بر صحیح بودن، با وجه قدسی خود جنبه‌های فطری اطاعت از معبود را نیز در ما به کار می‌گیرد و در چنین فضایی جامعه را به مقصد و مطلوب مورد نیازش می‌رساند. در حالی که اگر تمام حرف‌هایی را که پیغمبران می‌زنند کانت بگوید، نتیجه حاصل نمی‌شود، چون جنبه‌ی قداست قوانین که بعد اطاعت از معبود را تغذیه می‌کند در آن‌ها نیست. به همین جهت هم حرف‌های کانت با این که از جهات بسیاری ارزشمند بود ولی نتوانست اروپا را اداره کند.

همانطور که عرض شد کانت از یک جهت پیغمبر اروپا است؛ حرف‌های بسیار خوبی دارد، شما هم از خواندن کتاب‌های او لذت می‌برید. اما چون این حرف‌ها آسمانی نیست، و خودش هم ادعا ندارد که حرف‌هایش آسمانی است، نتوانست حتی آن اندازه که انتظار می‌رفت در غرب نقش ایفاء کند. و به همین جهت می‌بینیم بشر اروپایی حرف‌های خوبی از کانت دارد ولی نتیجه‌ی آن حرف‌ها جامعه‌ای شد که برای انسان غربی غیر قابل پذیرش است. این نتیجه، نتیجه‌ای نیست که فقط ما مدعی آن باشیم؛ خودِ غرب بیشتر از ما مدعی مطلوب نبودن آن چیزی است که به آن رسیده است، منتها بشر غربی فکر می‌کند راه دیگری نیست و لذا به وضع موجود تن داده است.

وقتی روشن شد قوانینی باید جامعه را مدیریت کند که اولاً؛ همه‌ی ابعاد بشر را جواب دهد. ثانیاً؛ از آسمان آمده باشد و دارای جنبه‌ی قدسی باشد. باید بر روی این نکته‌ی اخیر تأمل کرد، زیرا اگر خود شما هم بپذیرید حرف‌هایی که کانت گفته حرف‌های خوبی است مقید نیستید به آن‌ها عمل کنید! چون شما را از نظر سرشت و فطرت آنچنان نساخته‌اند که به صرف خوب بودن حرف‌ها به آن عمل نمائید، شما را آنچنان ساخته‌اند که به حرف آسمانی که در عین خوب بودن، قدسی است، وفادار بمانید و در چنین حالتی است که احساس به ثمر رسیدن می‌کنید. تجربه کرده‌اید حتی اگر مردم حرف‌های غیرمنطقی خرافی را تصور کنند از طرف خدا و پیغمبر صادر شده به آن‌ها عمل می‌کنند، چون در دل عمل خرافی یک وهمی هست که این‌ها را خدا و پیغمبر گفته‌اند لذا با این که با عقل تطبیق نمی‌کند ولی چون حس می‌کنند با عمل به آن‌ها به بُعد اطاعت از معبود جواب داده‌اند، عمل می‌کنند. ولی حرف‌های کانت را با این که عقل غربی بسیاری از آن‌ها را منطقی می‌داند و مردم به آن احترام می‌گذارند به آن‌ها عمل نمی‌کنند. بر همین اساس بر آسمانی بودن قوانین تأکید می‌کنم. البته غیرممکن است حرف و سخنی آسمانی باشد و منطقی نباشد، عرض بنده آن است که با فرض منطقی بودن یک سخن و یک دستور چنانچه قدسی نباشد، ضمانت اجرا و بقا ندارد.

این مقدمات را به این جهت عرض کردم که روشن شود فرمایش علامه طباطبایی کاملاً درست است که می‌فرمایند ما برای جواب‌گویی به حوائج‌مان نیاز داریم اجتماعی زندگی کنیم. از طرفی گزینه‌ی سودجویی از همدیگر را نمی‌شود تماماً از بشر گرفت، ولی می‌شود قوانینی آورد که آن قوانین به جهت خصوصیات خاصش، از جمله جواب‌دادن به ابعاد روحانی انسان، این مشکل را حل کند، تا بشر از آن طریق از برکات زندگی اجتماعی محروم نشود. این که می‌فرمایند: چنین قوانینی در حدّ خالق بشر است، از دو جهت مورد توجّه است؛ یکی از جهت همه‌جانبه بودن آن و این که موسمی و موقت نیست و دیگر به جهت آن که خالق انسان‌ها آن را آورده و در نتیجه در عین این که بشر مطمئن است این قوانین تمام ابعاد انسان را جواب می‌دهد و تغذیه می‌کند، متوجه قدسی بودن آن‌ها می‌باشد و با عمل به آن‌ها با خالق خود در ارتباط خواهد بود و دستورات خالق خود را انجام می‌دهد. چنین تعاملی با قوانین الهی همان چیزی است که تمدن

ایده‌آل را مدّ نظر ما قرار می‌دهد و تا حال هم در بعضی از مقاطع تاریخ شاهد زیبایی‌هایی از تمدن بشری در این راستا بوده‌ایم.

فرهنگ و ابزار اختصاصی هر تمدن

سؤال: منشأ یک تمدن چیست؟ آیا منشأ یک تمدن، تنها فرهنگ است و یا تا آن فرهنگ به ساختن علم و ابزارهای هماهنگ با اهداف آن تمدن دست نزنند، تمدن نام نمی‌گیرد؟

جواب: هر تمدنی بر این اساس به‌وجودآمده که انسان‌ها بتوانند براساس فکر و برنامه‌ای در کنار همدیگر، زندگی راحت‌تری تشکیل بدهند و در رسیدن به کمالات مطلوبی که برای خود ترسیم کرده‌اند احساس خلأ نکنند و مسلم برای رسیدن به اهداف مورد نظر، کار آن تمدن به ساختن ابزار مورد نیازش کشیده می‌شود و ابزار مورد نیازش را می‌سازد، بر این اساس باید گفت: ابزارسازی جزء لاینفک هر تمدنی است و هر تمدنی براساس اهدافی که برای خود تعریف کرده ابزار مناسب زندگی مردم خود را طراحی می‌کند. در ابتدا تأکید باید کرد که اگر در جامعه قوانین صحیح الهی در میان نباشد زندگی به نتیجه نمی‌رسد، ولی باید توجه داشت که قوانین الهی به نوعی از زندگی اشاره دارد که برای تحقّق آن باید روابط خاصی بین انسان‌ها حاکم شود و بالتبع ابزارهای مخصوص آن زندگی ساخته می‌شود، همان‌طور که غرب ابزار خاص مورد نظرش را ساخت، ولی چون نوع زندگی که دنبال می‌کرد غلط بود، درست وقتی که ابزارها به فعلیت رسیدند و توانست صورت ظاهری آن زندگی آرمانی را محقق کند، با چیزی روبه‌رو شد که آن را نمی‌خواست، ابزارها و تکنیک پیشرفته اهداف آن زندگی را فعلیت بخشیدند ولی چون آن زندگی جواب‌گوی همه ابعاد بشر نبود، در اوج تکامل ابزارها، بشر غربی با بن‌بست روبه‌رو شد.

فرهنگ؛ آداب و رسوم است که انسان‌ها برای اهدافی که دنبال می‌کنند برای خود تدوین کرده‌اند، مثلاً همین که «چرا باید پشت چراغ‌خطر توقف کرد یا چرا باید از طرف راست جاده حرکت کرد و چرا باید به دیگران سلام کرد؟» این‌ها فرهنگی است که تمدن در درون خود ساخته است و در همین راستا تکنیک مورد نظر خود را نیز می‌سازد. حال می‌خواهیم بگوییم اگر فرهنگ، ریشه در معنویت و عبودیت نداشته‌باشد تا نفس اماره را کنترل کند، ابزارهایی هم که می‌سازد، ابزارهایی در جهت ارضای نفس اماره است. آن چه باید با دقت دنبال شود این نکته است که هر تمدنی ابزار مخصوص به خودش را می‌سازد تا به اهدافی که برای خود تعریف کرده برسد.

این که بزرگان ما در گذشته، عالم دینی داشته‌اند و زندگی مخصوص به عالم خودشان را با همه‌ی ابزارهای لازم‌هایش ساخته‌اند، نکته‌ی قابل توجّهی است، آن‌ها عالمشان بر اساس آن تمدنی بوده است که پذیرفته بودند و بر اساس همان تمدن و بر اساس همان عالم نوع زندگی و وسایل آن را ساخته‌اند، به قدری آن عالم به فطرت انسان نزدیک است که با این همه پیشرفت تکنیکی هنوز عالم آن‌ها برای ما بسیار مطلوب است ولی عالمی که فرهنگ مدرنیته آورده برایمان قابل پذیرش نیست؟! علتش آن است که عالم آن‌ها متذکر عالم قدس است، چیزی که هر کس در فطرت خود طالب آن است. ما امروز گرفتار تمدنی هستیم که حجاب عالم قدس و

عالم معهود ماست و لذا به عمق جانمان که توجّه کنیم از این تمدن متنفریم، هر چند جوابگوی نفس اماره‌ی ماست و از این جهت از آن خوشمان می‌آید.

تمدن یا انزوا؟

سؤال: آیا ما در تمدنی که می‌خواهیم بسازیم، احتیاج به ابزار داریم یا این که اگر جامعه کامل شده باشد، دیگر احتیاجی به ابزار ندارد؟

جواب: ما تا در دنیا زندگی می‌کنیم حتماً به ابزار نیاز داریم. ما از طریق اسلام می‌خواهیم تمدن بسازیم، صوفی‌گری که نمی‌خواهیم راه بیندازیم. «تمدن اسلامی» یعنی نوعی از زندگی که انسان‌ها بتوانند به تمام ابعاد مادی و معنوی خود به کامل‌ترین شکل جواب دهند، آری؛ در این زندگی، بعضی‌ها ممکن است به افق‌هایی برسند که نسبت به بقیه‌ی افراد به حداقل ابزار نیاز داشته باشند، اما عموم مردم را نمی‌توان در این حیطه قرار داد. اسلام بستری کلی می‌سازد تا هر کس مطابق استعدادهایش بتواند نوع زندگی الهی و انسانی خود را انتخاب کند. در این تمدن مشروب‌فروشی نیست، ابزارهای پوچ و محرک نفس اماره نیست، ولی شرایط برای زندگی در روی زمین فراهم است، حالا شما چقدر از ابزارهای زندگی دنیایی می‌خواهید استفاده کنید به‌عده‌ی خودتان است. پس تمدنی که نتواند در راستای اهداف خود ابزار مناسب بسازد تمدن به حساب نمی‌آید. هر چند در دل همین تمدنی که ابزارهای انسانی را برای رفع حوائج منطقی بشر می‌سازید افرادی هم خواهید داشت که طی‌الأرض کنند و کمترین استفاده را از ابزارها بنمایند. ولی وظیفه‌ی نظام اسلامی است که برای همه‌ی مردم تمدن خود را با لوازم مربوطه‌اش شکل دهد هرچند وقتی بستر رشد یقین فراهم شد انسان‌ها کم‌تر گرفتار ابزار هستند که بعداً به آن می‌پردازیم.

مسلمانان در گذشته شهر و کوچه‌ای می‌ساختند که عالم دینی‌شان را حفظ کنند، آرامشی را که نیاز داشتند حتی در ساختن کوچه‌های خود حفظ می‌کردند و شما امروز با عبور از کوچه‌های قدیمی آن آرامش را لمس می‌کنید. مهم این بود که می‌دانستند چه می‌خواهند و بر آن اساس زندگی خود را شکل می‌دادند. البته این یک مثال بود، من واقعاً نمی‌دانم فردا ما چه نوع کوچه و گذرگاه‌هایی می‌سازیم، ولی می‌دانم که روی هم رفته به گذشته بر نمی‌گردیم و بر آنچه هم که الآن هست، نمی‌مانیم.

سؤال: همان‌طور که اشاره کردید؛ در مباحث عرفانی بحث می‌شود که انسان در سیر تکاملی خود می‌تواند به جایی برسد که از ابزارها استفاده نکند و با یقین خود مایحتاج خود را پدید آورد و یا مثل حضرت عیسی(ع) بدون نیاز به کشتی و قایق بر روی آب حرکت کند، آیا انسان‌هایی هستند که دیگر نیازی به ابزار و در نتیجه تمدن نداشته باشند؟

جواب: همان‌طور که عرض شد در دل تمدن اسلامی افرادی می‌توانند به کمالات خاصی برسند که دیگر فوق ابزارها اراده کنند ولی؛ نه عموم مردم می‌توانند به این مقامات برسند و نه خود این‌ها همیشه و در همه‌ی امور خود این‌چنین زندگی می‌کنند. اینجا باز هم حرف ارسطو سر جای خودش هست که گفت: هر که فرد است، یا خداست یا دَد است. این چنین آدمی که شما می‌گویید:

دیگر خیلی خدایی شده است. اما باز هم نمی توان گفت: «بزار نمی خواهد»، بهتر است بگوییم: حداقل ابزار را می خواهد؛ آخرش شما بدن دارید، غذا می خواهید، لوازم تهیه ی غذا نیاز دارید، حتی حضرت مریم(س) هم که در مرحله ای از زندگی، از میوه های بهشتی استفاده می کردند، همه ی زندگی شان این طور نبود، بالاخره باید خودشان بروند برای خودشان غذا تهیه کنند.

رمز بقاء تمدن ها

سؤال: باز این موضوع مطرح است که کدام یک از فرهنگ ها می توانند منشأ تمدن واقع شوند؟

جواب: عمده ی بحث ما در جواب این سؤال نهفته است، تا حالا بحث این بود که هر بشری در کنار بشر دیگر به هر حال تمدنی را شکل می دهد، پس هر بشری و با هر فرهنگی دست به تدوین تمدنی می زند، منتها اگر آن تمدن مبتنی بر قوانین آسمانی باشد، جواب گوی انگیزه های اصیل همان بشری است که تمدن را ساخته است. ولی اگر آن تمدن جواب نیازهای اصیل بشر را ندهد، و آن بشر احساس کرد تمدنی که بدان وابسته است توانایی لازم را ندارد دیگر به حفظ آداب آن وفادار نمی ماند و در نتیجه آن تمدن سقوط می کند.

تمدن ها در دو حالت جواب نیازهای بشر را نمی دهند: یک حالت مثل فرهنگ حضرت موسی(ع) است که در زمان حضرت عیسی(ع) جواب نمی دهد، و مثل تمدن حضرت عیسی(ع) است که در زمان حضرت محمد(ص) جواب نمی دهد که این طبیعی است، چون هر دینی که می آید نقص هایی را که مرور زمان برای تمدن دینی قبلی به وجود می آورد تکمیل می کند. پس در واقع باید گفت: دین بعدی می آید تا دین قبلی را کامل کند و به معنی واقعی، سقوطی در کار نیست. اما یک حالت، حالت تمدنی است که از بنیاد بر اساس چپاول و ارضاء نفس اماره بنا گذاشته شده است، چیزی نمی گذرد که نشانه های سقوط این تمدن ظاهر می شود. چون اولاً؛ انسان ها بر اساس طبع اجتماعی خود برای کمال برتر، در کنار همدیگر قرار گرفته اند، ثانیاً؛ در دل این اجتماع، به جهت تراحم منافع، گزینه ی سودجویی انسان به طور طبیعی تحریک می شود که نمونه ی آن فرعون است که مظهر همان گزینه ی سودجویی است. پس محال است تمدنی تشکیل بشود و فرعون و فرعونیت در آن به صحنه نیاید. مگر این که پیامبری از طرف خدا بیاید و آن گزینه را جهت دهد. یعنی در هر تمدنی بعد از این که تشکیل شد، به طور طبیعی، به جهت تراحم منافی که در اجتماع پیش می آید، گزینه ی سودجویی ظاهر می شود، در کنار چنین مسئله ای است که باید با نور وحی، گزینه ی سودجویی را کنترل کرد و جهت داد. حال اگر جامعه از رهنمودهای وحی استفاده کرد تمدنی می سازد که موجب شکوفایی ابعاد انسانی می شود و تا زمانی که بر دستورات الهی سر می سپارد، به حیات درخشان خود ادامه می دهد، ولی اگر از تبعیت دین خدا سرباز زد، زمینه ی سقوط خود را فراهم می کند، چراکه بعداً روشن خواهد شد عامل بقاء کثرت، وحدت است و وحدت حقیقی خداوند است و لذا تا از طریق اجرای حکم خدا،

حضور احد در کثرت جاری است، آن کثرت در انسجام و بقاء است، ولی چنانچه ارتباط کثرت از وحدت منقطع شد، آن کثرت رو به اضمحلال می‌گذارد.

ما در طول تاریخ همواره دو نوع تمدن داشته‌ایم: یکی تمدن‌های فرعون‌ی که در مقابل انبیاء می‌ایستادند و یکی هم تمدن‌های انبیاء الهی. تمدن‌های فرعون‌ی همواره در مسیر خود با بی‌ثمری روبه‌رو می‌شوند و در نتیجه سقوط می‌کنند. به تعبیر قرآن: «وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ» (قصص: ۶)؛ یعنی نشان دادیم به فرعون و هامان و لشکریانش آن چیزی را که از آن فرار می‌کردند. که همان نابودی و اضمحلال آن‌ها بود. اما تمدن‌های انبیاء روز به روز کامل می‌شوند. دوباره به معنی حرف علامه طباطبائی «رحمة الله عليه» برگردید که وقتی تمدنی غیر الهی شد، همان اجتماعی که جمعی از انسان‌ها در کنار هم آمده‌اند تا نیازهایشان را بهتر برآورده کنند، ضدّ خودش می‌شود؛ نه تنها دیگر نیاز انسان‌ها در آن اجتماع برآورده نخواهد شد بلکه مانع یک زندگی طبیعی می‌گردد و به همین جهت آن تمدن حتماً سقوط می‌کند. اما یک وقت تمدنی نیازها را برآورده می‌کند ولی جوابگوی نیازهای جدید نمی‌باشد، این تمدن با آمدن پیامبر بعدی، یا به کمک رهنمودهای امام معصوم، کامل می‌شود، به همین جهت هم می‌گویند فعالیت‌های تمدن هر کدام از انبیاء، برای پیامبر بعدی مقدمه محسوب می‌شود.

پس جواب سؤال کلی‌تان که «چه فکر و فلسفه‌ای می‌تواند منشأ تمدن قرار بگیرد؟» این است که هر فکر و فلسفه‌ای می‌تواند منشأ تمدن بشود اما فکر و فرهنگی که بتواند به کنترل غریزه‌ی سودجویی بشر جواب بدهد، این فکر و فرهنگ منشأ تمدنی می‌شود که برای افراد جامعه مفید است و سرنوشت آن هلاکت‌بار نخواهد بود.

فصل دوم:

پیروزی انقلاب اسلامی و بازنمایی جریان

پیروزی انقلاب اسلامی و بازنمایی جریان‌های فکری در رویکرد به مقوله انتظار¹

برداشت «منفعانه» و «انزواگرایانه» از مفهوم انتظار یکی از عوامل رکود و انفعال و انزوایی سیاسی برخی از شیعیان می باشد. انتظار منفی و تعطیلی حکومت مشروع در مدت طولانی، در برهه ای بر انتظار صحیح، سایه افکنده بود، به نظر می رسد تجربه تاریخی این نگاه، شیعه را به این ذهنیت رسانده بود که تنها دو مدل حکومت وجود دارد، حکومت امام معصوم علیه السلام و حکومت امیر ستمگر که نمی تواند مشروع باشد.

حاکمیت تفکر «انجمن حجتیه‌ای» و تفسیر انتظار به «آمادگی فردی» در گستره تاریخ شیعی تا قبل پیروزی انقلاب اسلامی از مهمترین شاخصه‌ها در رویکرد به آموزه مهدویت و گفتمان انتظار بوده است. یکی از مهمترین پیامدهای انقلاب اسلامی؛ نقش آن در پیدایی و پایایی جریان فکری و شفاف‌سازی گفتمان‌های اجتماعی در عرصه اندیشه اسلامی است.

بازشناسی این جریان‌های فکری در رویکرد به گفتمان انتظار بستر مناسبی برای فهم بهتر پرسش‌های بنیادین در این عرصه است. برای نمونه برخی نتوانستند میان انقلاب اسلامی و جامعه موعود مفروض ذهنی نسبت منطقی برقرار کنند بدین معنی که گویا آرمان شهر وصف شده در آیات و روایات آخر الزمانی را بی‌کم و کاست در سال‌های حیات جمهوری اسلامی جستجو می کردند به تعبیری آنان رسالت انقلاب را تحقق تام و تمام جامعه موعود و بهشت زمینی تصور کرده اند و حالا که چنین نشده ضمن رد تفکر انقلابی نگاه حداقلی به گفتمان انتظار را نشانه می گیرند و هرگونه تفسیری از انتظار که منجر به تشکیل حکومت یا زمینه سازی ظهور باشد را منکر می شوند.

¹. حجت الاسلام امیرمحسن عرفان، دکترای تاریخ و تمدن اسلامی

و اما در مقابل جریانی با ترسیم رسالت منتظرانه برای انقلاب اسلامی و رویکردی تمدنی و کلان به انتظار؛ این انقلاب را زمینه‌ساز ظهور می‌دانند چنانچه مرحوم امام خمینی (ره) انقلاب مردم ایران را نقطه شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچمداری حضرت حجت ارواحنا فداه می‌داند.

افزودنی است که اقتدار جریان‌های فکری در رویکرد به مقوله انتظار تابع قِلّت و کثرت عددی نیست: اقتدار جریان‌های فکری مرهون سطح نفوذ و تأثیرگذاری آن در فضای فکری است. مهم‌ترین تفاوت جریان‌های فکری و جریان‌های سیاسی در همین نکته است. جریان‌های سیاسی تابع اکثریت و اقلیت عددی (وزن اجتماعی) اند؛ اما جریان‌های فکری تابع قوت استدلال، انسجام دورنی و همت نمایندگان‌شان‌اند، البته اندیشه‌هایی که در یارگیری و مخاطب‌یابی ناکام بمانند به جریان تبدیل نمی‌شوند.

تمدن‌گرایان مسلمان و تفسیری کلان و راهبردی از انتظار

جریان فکری که آموزه «انتظار» را کلان و راهبردی تفسیر می‌کند جریان «تمدن‌گرایان مسلمان» است. الگوسازی برای حرکت تکاملی جهان اسلام در گرو «مفهوم‌سازی»، «نظریه‌پردازی» و از همه مهم‌تر «مسئله‌آفرینی» در مقیاس «تمدنی» است؛ یعنی علاوه بر آن‌که اندیشمندان این جریان در پی نوآوری، ابداع نظریه و خلق پدیده فکری تازه هستند می‌کوشند جامعه را نسبت به آنچه باید بدانند و اکنون صورت مسئله برای آن‌ها دانسته نیست آگاه نمایند. در این ارتباط آنچه مهم است رابطه مسئله‌ها با نیازهای اولویت‌دار جهان اسلام است؛ از این‌رو در ادبیات علمی این جریان، فراوان بر تحقق «تمدن اسلامی» تأکید می‌شود. «توأمانی تمدن اسلامی و انتظار منجی» از نظرگاه «تمدن‌گرایان» به معنای گره‌زدن مباحث نظری با عرصه عمل و عینیت‌های محیطی است.

نگرش نظام‌وار به معرفت دینی و تلقی منظومه‌ای از حیات بشری – یعنی تجزیه و تحلیل اجزای جامعه انسانی در نسبت با یکدیگر و تبیین کل جامعه به عنوان یک مجموعه پویا و هدفمند – یکی از مبادی تفکیک‌ناپذیر اندیشه «تمدن‌گر» است.

زیرا تنها در این جریان است که از «نظام معرفت دینی» و سپس از جنبش علمی برای «اسلامی‌سازی علوم» و امکان طراحی «الگوهای اسلامی» در عرصه‌های مختلف اجتماعی برای ساختن جامعه‌ای پیشرفته و توسعه‌پذیر بر طبق اصول و ارزش‌های اسلامی سخن به میان می‌آید.

از دید تمدن‌گرایان آموزه انتظار تقویت بنیادهای تمدن اسلامی را از رهگذر اهتمام به چهار سطح تحلیل مدنظر قرار می‌دهد: نخست، در سطح تحلیل فردی، این آموزه رفتار مسالمت‌آمیز هر مسلمان با دیگران بر اساس راستگویی، رأفت، احسان و اخلاق شایسته و رفتار مبتنی بر رضایت امام را ارج می‌نهد. دوم، در سطح تحلیل اجتماعی، بر تعامل جوامع مسلمان بر اساس مودّت و اخوت تأکید می‌کند و بر تحقق جامعه منتظر در عصر غیبت تأکید می‌ورزد. سوم، در سطح تحلیل سیاسی، بر ضرورت تعامل سیاسی دولت‌های مسلمان در راستای ستیز با جریان باطل پای می‌فشرد. و چهارم، در سطح تحلیل فرهنگی، بر تبادل اندیشه‌ای میان خرده فرهنگ‌ها و مذاهب در جهان اسلام برای تحقق افق تمدنی واحد تلاش دارد.

تمدن‌گرایان از آن جهت که سهم بسزایی برای اراده انسان در حوادث زندگی فردی، اجتماعی و تاریخ او قائل هستند تفسیری مبتنی بر فلسفه نظری تاریخ از آموزه انتظار منجی دارند. بنابر این دیدگاه، حرکت انسان و تاریخ یک رفتار تخلف‌ناپذیر نیست؛ بلکه انسان‌ها در سرنوشت حرکت اجتماعی و مسیر تاریخی خود تأثیرگذار بوده و ایفای نقش می‌کنند. البته سهم تأثیر این اراده‌ها یکسان نیست. بعضی از اراده‌ها، اراده‌های محوری در طول تاریخ می‌باشند. و بر کل حرکت تاریخی اثرگذار می‌باشند. برای مثال پیامبران اولوالعزم از یک

سو و فراغه تاریخ از سویی دیگر انسان‌هایی هستند که اراده آنان بر جریان تاریخ اثرگذار است. بنابراین برای خواست و اراده انسان در تحقق ظهور جایگاهی متفاوت از دیگران قائل هستند.

طبق این دیدگاه آموزه انتظار در دورنمای خود، چهار ویژگی مهم دارد: نخست، عدم اکتفا به واقعیت‌های موجود؛ دوم، وجود واقعیتی متعالی و برین در فراسوی افق و واقعیت‌های موجود؛ سوم، امکان حرکت انسان‌ها از واقعیت‌های موجود به سوی واقعیت برین؛ چهارم، تأکید بر تکاپو و جست‌وجوی انسان‌ها برای یافتن ابزارهایی که واقعیت موجود را به سوی آینده روشن سوق می‌دهد. در این نگرش، فاصله زمانی طی مسیر از وضع موجود به وضع آرمانی و مطلوب، چندان در خور اهمیت تلقی نمی‌شود.

مرحوم امام خمینی، شهید سید محمدباقر صدر، شهید مطهری و مقام معظم رهبری از جمله اندیشمندانی هستند که رویکردی تمدنی به آموزه انتظار دارند.

مهم‌ترین شاخصه‌های رویکرد تمدن‌گرایی در مقوله انتظار موعود عبارت است از:

1. پذیرش حکومت دینی در عصر غیبت و ضرورت تأسیس نهادهای مدنی برای عملیاتی کردن احکام و زمینه‌سازی ظهور حضرت مهدی موعود (عج).
2. ارائه عقلانیت دینی و روش‌ها و الگوهای کاربردی برای تحقق اصول و ارزش‌های دینی و مهدوی در عرصه حیات فردی و اجتماعی.
3. نگرش نظام‌وار و تلقی جامع و مجموعه‌نگر به مقوله انتظار موعود.
4. تأکید بر تحقق «تمدن نوین اسلامی» در راستای زمینه‌سازی ظهور مهدی موعود (عج).

تجددگرایان مسلمان و ترویج «انتظار سکولار»

تجددگرایان مسلمان به کسانی گفته می‌شود که ابعاد اجتماعی را از حوزه دین خارج کرده و به عقل عرفی واگذار می‌کنند نتیجه چنین رویکردی این است که شریعت نیز با تحلیل‌های برون‌دینی به مجموعه ارزش‌های کلی انسانی و پاره‌ای الزامات تاریخی و اجتماعی بدل می‌گردد و بدین‌سان تنها ابعاد اخلاقی و عبادی در قلمرو دین باقی می‌ماند. تجددگرایان، پیشرفت و سعادت بشر را در افق آینده «تمدن مدرن» انتظار می‌کشند، بنابراین توقع پی‌ریزی الگوهای رسیدن به «تمدن نوین اسلامی» از سوی آنان نابجاست.

تحقق «مدرنیته اسلامی» چشم‌انداز تمدنی این جریان است. تجددگرایان به بنیادهای مدرنیته باور دارند و عقل نقاد مدرن را سلاح خود در فهم سنت و دین قرار می‌دهند. تجددگرایی دینی واکنشی در برابر سکولارهای غرب‌گرای بی‌دین و سنت‌گرایی افراطی بوده است البته بنابر اعتقاد عده‌ای، تجددگرایان دینی در صدد هستند سنت دینی را با مدرنیته سازگار کنند. دین جامع نیست، بلکه کامل است و کمال آن نیز حداقلی است.

تجددگرایان مسلمان بر این عقیده‌اند که احکام اسلامی ابدی نیست. احکام اجتماعی اسلام مربوط به زمان پیامبرگرمی خدا بوده و اسلام فقط یک سلسله اصول و ارزش‌های کلی را به عنوان اصول جاودانه ارائه داده است. آنان بعثت پیامبران را نه برای اصلاح و آبادانی دنیای انسان‌ها، که برای برخوردار ساختن آن‌ها از حیات طیبیه اخروی می‌دانند. تجددگرایان حضور دین در عرصه‌های مختلف حیات بشری را موجب عرفی شدن آن می‌دانند. بنابر دیدگاه آنان دین صامت است و معرفت دینی چون تابع معارف بشری است، دچار قبض و بسط می‌شود. معرفت دینی، نسبی و عصری است.

محمود محمد طه، فضل الرحمان، محمد عابد الجابری، محمد سعید العثماوی و عبدو فیلالی
انصاری در جهان عرب و عبدالکریم سروش، محمد مجتهد شبستری و مصطفی ملکیان در
ایران نمایندگان این جریان هستند.

مهمترین شاخصه‌های این رویکرد به مقوله انتظار عبارتند از:

1. پذیرش جایگاه انتظار موعود در ترسیم ارزش‌های ناظر به زندگی اجتماعی،
فرهنگی و سیاسی منتظر.
2. انکار مرجعیت دین، آموزه مهدویت و گفتمان انتظار در تنظیم قوانین حاکم بر
زندگی منتظران و نهادهای جامعه.
3. انتظار مهدی موعود ناظر به ابعاد اجتماعی نمی‌باشد و حضور عینی آموزه‌های
دینی در عرصه حیات بشری سبب عرفی‌شدن آن می‌شود.

شریعت‌گرایان سنتی و ترویج «انتظار حداقلی»

منظور ما از این جریان، دسته‌ای از عالمان و اندیشمندانی هستند که با غیرت‌ورزی و
پای فشاری بر احکام و آیین‌های دینی، به مقابله و طرد فرهنگ و تمدن غرب پرداخته‌اند.
پاسداری از اصول و ارزش‌های دینی به عنوان مهم‌ترین تکلیف دینی و بهترین راحل مسایل
اجتماعی در وضعیت‌کنونی از مهم‌ترین شاخصه‌های این جریان است.
آیین‌گرایی و تکلیف‌مداری از دیگر شاخصه‌های این جریان فکری است آنان معتقدند انسان‌ها
هر کدام مستقلاً مخاطب تکالیف الهی‌اند و جامعه یا مناسبات اجتماعی چیزی جز جمع همین
تعاملات انسان‌ها یا یکدیگر نیست. آنان معتقدند دین برای اجرا نیازی به تأسیس نهادهای

اجتماعی و مدنی جدید ندارد. به این جهت این جریان دخالتی فعال در شئون اداری و سیاسی جامعه ندارد و اعتقادی به پایه‌گذاری حکومت دینی ندارد.

«خلوص‌گرایی» و «التقاط ستیزی» یکی از حساسیت‌های اصلی این طیف است. از این‌رو آنان به بدعت‌ها و تبلیغات سوء اعتقادی توجه جدی دارند و نسبت به انحطاط اقتصادی و اجتماعی حساسیت کمتری نشان می‌دهند. تأکید بر خالص ماندن و ناب ماندن معارف و آموزه‌های وحیانی و مقابله با هرگونه ایده و اندیشه‌ای که زمینه التقاط و انحراف از معارف اصیل دینی را فراهم سازد. البته از دیدگاه آنان حفظ و حراست از «کیان مذهب» اولویت دارد و مسئله وحدت اسلامی و مصالح امت اسلامی مورد تأکید آنان نمی‌باشد.

«گذشته‌گرایی» نیز از شاخصه‌های مشترک این جریان است آنان عصر نبوی صلی الله علیه و آله یا حیات مؤمنان اولیه را به عنوان مدینه فاضله بشری معرفی می‌کنند. شریعت‌گرایان، وضعیت آرمانی را بیشتر در نهادها و مناسبات اجتماعی گذشته می‌جویند و باوری به طراحی الگوهای اسلامی برای پیشرفت در میان آنان وجود ندارد، لذا پی‌ریزی «تمدن نوین اسلامی» از سوی آنان دنبال نمی‌شود و با مفاهیمی نظیر «مهندسی فرهنگی» و «مهندسی اجتماعی» نیز بیگانه هستند.

به نظر می‌رسد مهم‌ترین ویژگی جریان شریعت‌گرایی، جز‌نگری و فقدان یک دیدگاه جامع و همه‌جانبه‌نگر در تحلیل آموزه مهدویت است. آن‌ها تنها از دریچه مسایل فقهی به جامعه می‌نگرند و در همین جنبه نیز غالباً به ابعاد فردی نظر دارند، حال آن‌که در سایه «جامع‌نگری» و «مجموعه‌نگری» است که به رسالت اجتماعی عالمان دینی در رویکرد تمدنی به آموزه مهدویت می‌توان دست یافت.

شریعت‌گرایی به رغم تأکید بر نصوص و حقایق و حیانی، از ارائه طرحی برای حضور اسلام در صحنه حیات جمعی بشر ناتوان است و در واقع، بقای دین را در عزلت و انزوای از سرنوشت جامعه و جهان پیرامون می‌جوید.

مهم‌ترین شاخصه رویکرد شریعت‌گرایان به گفت‌وگو انتظار عبارت است از:

1. انتظار موعود و منجی، صرفاً کارکردی فردی دارد؛ یعنی آنان از انتظار، تفسیری فردگرایانه ارائه می‌دهند اساساً از دیدگاه آنان جامعه و مناسبات اجتماعی مخاطب انتظار نمی‌باشد.
2. برای حفظ خلوص آموزه مهدویت و گفت‌وگو انتظار آن‌را باید از ساحت امور اجتماعی دور نگه داشت.
3. انتظار موعود و منجی به معنای داشتن الگوهای کاربردی برای تحقق اصول و ارزش‌ها در عرصه حیات اجتماعی نیست.
4. عصر غیبت، دوره اضطرار و استثنایی به حساب می‌آید و انتظار مهدی موعود (عج) به معنای تشکیل حکومت در عصر غیبت و زمینه‌سازی ظهور نمی‌باشد.

انتظار حداقلی، نتیجه مشترک رویکرد سکولار و شریعت‌گرایی سنتی

چنان‌چه گذشت تجددگرایان گفت‌وگو انتظار را به حوزه خصوصی و حیات شخصی آدمی تقلیل می‌دهند به جهت «ناتوانی دین در حل معضلات اجتماعی» و شریعت‌گرایان نیز گفت‌وگو انتظار را تکلیف فردی منتظران می‌دانند به جهت «خلوص‌گرایی» و دوری از التقاط و انحراف بنابراین به رغم تفاوت آشکار مبانی تجددگرایی و شریعت‌گرایی، مشابهت‌هایی در عملکرد آنان در عرصه اجتماعی دیده می‌شود، «سکولاریسم عملی» برون‌داد واحد و نتیجه مشترک این دو رویکرد است.

آسیب‌های رواج «انتظار حداقلی» پیش از این‌ها و در مقاطع مختلف ظهور و بروز داشته، اما در این برهه، قطعاً این آسیب‌ها، مخرب‌تر و ویرانگرتر خواهد بود. «انفعال در برابر رویدادهای آخرالزمانی»، «استمرار تهدیدات نرم آموزه مهدویت»، «عدم مسئولیت‌پذیری»، «گوشه‌نشینی و در اندیشه توشه آخرت بودن»، «حاکمیت رویکرد سکولار در جامعه» و... پیامدهایی است که ترویج «انتظار حداقلی» به دنبال خواهد داشت. مشروعیت بخشیدن به «انتظار حداقلی» همان مهیا شدن مقدمات شکل‌گیری یک جامعه‌ی سکولار است.

و البته شک نکنید که دسته‌ای از ما، تعمداً به مهجوریت آموزه انتظار دامن زده‌ایم تا موج برآمده از آن، دامنمان را نگیرد. گویی عمق راهبردی انتظار را از ترس اینکه تکلیفی را بارمان کند، پنهان می‌کنیم؟!!

پیشتازی برخی از تفکرات در عرصه رویکرد زمینه‌ساز و تمدنی به مقوله انتظار منجی بهترین فرصتی است تا به خودمان بیاییم و نگاهمان را در رویکرد به این آموزه اصلاح کنیم. فقدان تصویر یا ترسیم کامل از دستگاه و نظام آرمانی جامعه شیعی می‌تواند در زمانی که گفتمان رقیب به شدت در حال اشباع جهان به تصویر و ترسیم‌سازی جامعه آرمانی خود است، ما را در یک حالت انفعالی فروبرد و از قدرت تهاجم فرهنگی به تدافع بکشانند و از فعال بودن به انفعال سوق بدهد.

برای نمونه صهیونیسم مسیحی (Christian Zionism) نهضتی است سیاسی، اجتماعی و الاهیاتی که با سه عنصر دینی یهودیت، مسیحیت و صهیونیسم گره خورده است. این نهضت امروزه بسیار مورد توجه قرار گرفته است. ریشه تاریخی این نهضت، به نهضت اصلاح دینی و ظهور «پروتستانیزم» برمی‌گردد. عمیقاً احساس می‌کند که در آستانه پایان تاریخ و آخرالزمان اند و تمام تلاش خود را برای تسریع در وقوع آنچه باید پیش از ظهور درباره عیسی (ع) اتفاق بیفتد، انجام می‌دهند. بر اساس این باور، حضور یهودیان در فلسطین دریافتی پیش‌گویانه از آن چیزی است که کتاب مقدس در خصوص بازگشت عیسی و برپایی ملکوت

الهی وعده داده است. تمام ریشه‌های الهیاتی جنبش صهیونیسم مسیحی در همین باور نهفته است و دقیقاً همین اعتقاد است که تبلیغ می‌کند: کانون همه پیش‌گویی‌های وحیانی (کتاب مقدس) دولت اسرائیل است.

برخی از فرقه‌های انجیلی (Evangelicals) نیز تشکیل دولت اسرائیل را نشانه ظهور عیسی (ع) می‌پندارند و معتقدند برای شتاب دادن به ظهور، بایستی دست صهیونیست‌ها را در قتل‌عام مسلمانان باز گذاشت. گروه‌هایی از مسیحیان حتی پیش از بنیان‌گذاری کشور اسرائیل، معتقد بودند شرط بازگشت حضرت عیسی (ع) در آخرالزمان این است که یهودیان به فلسطین برگردند.

افزودنی است که ضدیت با «عنصر ایرانی» نقش بسیار مهمی در ساخت منجی بشریت در برخی از فیلم‌های آخرالزمانی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال 1979م ایفا می‌کند. به عبارتی خط فرهنگی ترسیم منجی موعود باید مسیر خود را از طریق معارضة با تمدن ایرانی سامان می‌داد چرا که در ایران انقلابی براساس زمینه‌سازی ظهور و تفسیری جدید از انتظار موعود شکل گرفته است. طبیعی است نفی نجات‌بخش بودن آرمان‌های انقلابی نیز باید در این گونه فیلم‌ها حلاجی شود در این فیلم‌ها برتری فرهنگی غرب، منجی بودن انسان غربی و دوتایی «ما» و «دیگری» در آنها مشهود بوده مقابله گفتمانی با تاریخ و تمدن ایران، جانمایه فیلم بوده است. برای نمونه در سال 2004، فیلم اسکندر ساخته می‌شود که جانمایه آن، تکرار حادثه تاریخی پایان جنگ‌های ایران و یونان با پیروزی اسکندر مقدونی است. در این فیلم، تعارض‌های مکرر خاطره جمعی غرب را نسبت به تمدن ایرانی می‌توان مشاهده کرد؛ چون ایرانیان را مکرراً در دیالوگ فیلم، بربر تلقی می‌کنند. این در حالی است که بربرها مشهور به بی‌تمدنی بودند و از این رو یونانی‌ها نباید آرزوی تسخیر سرزمین پارس را در فیلم «اسکندر» در سر می‌داشتند و حتی در دیالوگ فیلم نیز این تعارض قابل مشاهده است. جماعت ایرانی چه در داخل و چه در خارج به این فیلم واکنش

مشهودی نشان نداد. زمانی که فیلم 300 در سال 2007 ساخته شد، توجه ایرانی‌ها به این نکته جلب شد که چرا ایرانی‌های مسلمان این‌چنین در فیلم لگدکوب شده‌اند؟

بیان نمونه‌هایی از این دست برای این مهم بود که رسالت سینمایی غرب تحمیل گونه‌ای نجات‌باوری مبتنی بر یک تفکر خاص است. باید افزود که سال‌هاست رقبای دینی ما نگرشی تمدنی به مقوله انتظار موعود دارند. به دیگر سخن رقبای دینی ما انتظار را به صرف آمادگی معنا نمی‌کنند و زمینه‌سازی ظهور مسیحا از جمله بن‌مایه‌های نگرش به مقوله انتظار در غرب است.

تفسیر تمدنی و راهبردی از انتظار راه برون رفت از آشوبستان روزگار جدید

دنیای امروز صحنه‌ای بسیار پیچیده با ظرافت‌ها و حساسیت‌های خاص آن است. در دنیای امروز از یک سو با جهانی ملتهب و توأم با تب و تاب‌های مختلف در اطراف و اکناف آن روبرو هستیم و از سوی دیگر شاهد بحران‌ها، درگیری‌ها، جنگ‌ها و شورش‌ها ... می‌باشیم. از طرفی نیز شاهد تلاش نظریه‌پردازان و سیاستمداران برای کنترل و مهار این تغییرات، بحران‌ها و نابسامانی‌های گوناگون می‌باشیم.

علی‌رغم پیشرفت‌های حیرت‌انگیز در عرصه علم و دانش هنوز اندیشمندان و سیاستمداران از روند شتابنده تغییرات جهانی عقب هستند و حداکثر با موضعی منفعلانه به دنبال کشف قانون‌مندی‌ها، تجزیه و تحلیل حوادث و رویدادهای شتابنده هستند. در واقع یکی از مهم‌ترین مشکلات نظریه‌پردازان و سیاستمداران دنیای امروز، ناتوانی از ارائه یک برنامه‌ریزی باثبات برای یک دنیای بحرانی است.

به راستی اندیشه نجات‌گرایانه مهدویت که بن‌مایه آن نجات‌باوری، امید به آینده روشن، عدالت و ... می‌باشد چه نقشی در برون‌رفت از این شرایط بحرانی دارد. گفتمان انتظار در

دل خود چهار عنصر «چشم‌انداز»، «وضعیت»، «طرح» و «الگو» را به دنبال دارد که البته پیش‌شرط مهم و شاید اصلی برای استفاده از آن درک جامع و روشن از آن می‌باشد.

دانش‌واژه «انتظار» را «اسلام‌سازش و فرومایگی»، «اسلام‌مرفهین‌بی‌درد»، «اسلام‌التقاط» و در یک کلمه «اسلام‌آمریکایی» تهدید می‌کند. انتظار فقط گزاره‌ای آخرالزمانی نیست و حتی صرف‌آمدگی نیست بلکه آموزه‌ای بر هر روز منتظران در تمامی عرصه‌ها است.

فصل سوم:

بیانیه گام دوم انقلاب و استعلای رویکرد تمدنی

بیانیه گام دوم انقلاب و استعلای رویکرد تمدنی به گفتمان انتظار

حجت الاسلام والمسلمین امیر محسن عرفان

الزامات و بایسته‌های تحلیل تمدنی آموزه مهدویت

اگر می‌خواهیم آموزه مهدویت را مبتنی بر بیانیه گام دوم مورد تحلیل قرار بدهیم لازم است به چند نکته توجه داشته باشیم. اول این که باید به شرایط محیطی و عوامل تأثیرگذار بیرونی بر آموزه مهدویت توجه داشته باشیم. بسیاری از اوقات در طرح و بسط در عرصه آموزه مهدویت به شرایط محیطی و عوامل تأثیرگذار بیرونی توجه نداریم. از مهم‌ترین مقتضیات تأثیرگذار و شرایط محیطی پیرامونی ما، عملکرد کمی و کیفی رقبای دینی ما در رویکرد رسانه‌ای به آموزه منجی موعود است. دومین الزام در تحلیل تمدنی آموزه مهدویت در بیانیه گام دوم نگاه جریان‌ی، پویا و غیر ساکن به آموزه مهدویت است. بعضاً سنخ نگاه ما به این آموزه ساکن و غیرجریان‌ی است. سومین الزام کلی‌نگری و یا نگاه مجموعه‌ای و سیستماتیک به آموزه مهدویت است. نکته پنجم داشتن چشم مسئله‌یاب در مهدویت‌پژوهی است. بنابراین تمیز بین مسائل و مسئله نماها در عرصه مطالعات مهدویت اهمیت دارد. و در نهایت توجه به متغیرهای زمانی و مکانی در انتقال پیام اثربخش مهدوی است.

▪ ظرفیت‌های بیانیه گام دوم در رویکرد تمدنی به آموزه مهدویت

1. بیانیه گام دوم و ارائه انتظار زمینه‌ساز به مثابه نقشه راه تمدنی انقلاب اسلامی

اولین نقش تمدنی بیانیه گام دوم انقلاب در رویکرد به آموزه مهدویت، ارائه «نقشه راه تمدنی» در این زمینه است. گفتنی است که ما با جریانات فکری و اندیشه‌ای مختلف و متمایزی در جامعه مواجه هستیم که در تحلیل تمدنی از آموزه مهدویت، دارای وحدت نظر نیستند. در رویکرد به آموزه مهدویت و گفتمان انتظار، سطح تحلیلی جریان «سکولاریسم اسلامی» و جریان «شریعت‌گرای سنتی» در یک سطح تحلیل تمدنی با جریان «تمدن‌گرایان اسلامی» نیست. جریان سکولاریسم اسلامی جایگاه انتظار در ترسیم ارزش‌های حیات اجتماعی را می‌پذیرد ولی منکر مرجعیت آموزه مهدویت و گفتمان انتظار در تنظیم قوانین اجتماعی و فرهنگی هستند. به عبارتی این جریان انتظار

منجی موعود را ناظر به ابعاد اجتماعی نمی‌دانند. از نگرگاه جریان شریعت‌گرای سنتی برای حفظ خلوص بایستی انتظار و آموزه مهدویت را از ساحت امور اجتماعی دور ساخت. به عبارتی انتظار منجی موعود صرفاً کارکردی فردی دارد، جامعه و مناسبات اجتماعی مخاطب انتظار نیست. آنان تشکیل حکومت در زمان غیبت امام عصر عجل الله را رسالت فقیه نمی‌دانند.

مقام معظم رهبری در این بیانیه که نقشه راه تمدنی انقلاب اسلامی است، بر آموزه مهدویت و گفتمان انتظار تأکید می‌کنند و سطح تحلیل گفتمان مهدویت در این بیانیه، زمینه‌سازی ظهور است. جریان‌های فکری و اندیشه‌ای مختلف از قبیل سکولاریسم اسلامی که افق تمدنی آن‌ها مدرنیته اسلامی است و جریان شریعت‌گرای اسلامی که سوگ‌مندانه در حوزه علمیه نیز رشد پیدا کرده است، یک نگاه نص‌محور به آموزه مهدویت دارند. به‌طور طبیعی یکی از مهم‌ترین ظرفیت‌های این بیانیه، ارائه سطح تحلیل کلان تمدنی از آموزه مهدویت است؛ این بدین جهت است که مقام معظم رهبری ارتباطی سازوار با جریان تمدن‌گرایان اسلامی دارد. ایشان کاملاً به اصول اندیشه‌ای این جریان پایبند هستند، لذا ایشان نگرشی نظام‌وار به معرفت دینی دارند. تلقی جامع و مجموعه‌نگر ایشان به انتظار نیز به اصول حاکم بر بافت اندیشه‌ای ایشان برمی‌گردد.

ارائه عقلانیت دینی و روش‌های کاربردی برای حل چالش‌های اجتماعی و فرهنگی یکی دیگر از برون دادهای فکری ایشان است.

2. بیانیه گام دوم و تلاش برای درک مشترک از عمق راهبردی آموزه مهدویت

دومین نقش بیانیه گام دوم در رویکرد تمدنی به آموزه مهدویت، به تلاش مقام معظم رهبری برای درک مشترک از عمق راهبردی آموزه مهدویت برمی‌گردد. این بیانیه یک مانیفست تمدنی است. ایشان افق تمدنی انقلاب اسلامی را گفتمان انتظار و زمینه‌سازی برای ظهور قرار می‌دهد. در این عرصه بسیار مهم است که عمق راهبردی گفتمان انتظار دیده شود. نکته‌ای که حتماً باید به آن توجه داشته باشیم و در این بیانیه موتور محرکی برای جهش در عرصه گفتمان انتظار است این است که در شرایط حاضر با «پیشتازی رقبا در عرصه موعودباوری» مواجه هستیم. سنخ رویکرد رقبای دینی ما مانند مسیحیت و یهودیت، به مقوله انتظار منجی تمدنی، پویا و راهبردی است. تلاش مقام معظم

رهبری در گنجاندن درک ولایت عظمی در بیانیه گام دوم به این جهت است که ما در رقابت دینی در انتظار موعود از رقبای دینی خودمان عقب نمانیم.

اشغال فلسطین توسط صهیونیسم یهودی، مبتنی بر آموزه‌های آخرالزمانی و زمینه‌سازی انتظار بود. تئودور هرتزل که برای اولین بار ایده تشکیل «اسرائیل» در داخل یک کشور مستقل عربی را مطرح کرد، فردی که در جهان او را با نام پدر صهیونیسم می‌شناسند؛ تصریح کرد که اگر می‌خواهید مسیحا در آخرالزمان ظهور کند، لازم است سرزمین مقدس به دست یهودیان بیفتد.

امروزه تکاپوهای آخرالزمانی را در عرصه‌های مختلف می‌بینید که لازم است به آن توجه کلان داشته باشیم. تکاپوهای آخرالزمانی ولو در عرصه رسانه فراوان ملاحظه می‌شود. مانند انبوهی از فیلم‌های هالیوودی که تکاپوهای آخرالزمانی را ترسیم می‌کنند. فیلم‌هایی مانند روز استقلال، پیش‌گویی‌های نوستراداموس، نشانه‌ها، زندانی، ماتریکس، پایان روزها، جنگ دنیاها، ارباب حلقه‌ها، 2012، آخرالزمان و... این فیلم‌ها یک دورنمای ذهنی از بینش، ارزش و منش آخرالزمانی را در دنیا ترسیم می‌کنند.

جرج دبلیو بوش و بعد از حادثه یازدهم سپتامبر قصد حمله به افغانستان و عراق را داشت و در متن سخنرانی خود در 29 ژانویه 2002 میلادی در کنگره آمریکا برای کشورهای ایران، عراق و کره شمالی اصطلاح محور شرارت را به کار برد. این اصطلاح یک کلیدواژه آخرالزمانی بود.

وقتی به عهد عتیق کتاب اشعای نبی مراجعه می‌کنیم می‌بینیم یکی از زمینه‌سازان ظهور مسیحا در عهد عتیق الیاس نبی است، از کارهایی که او انجام می‌دهد زمینه‌سازی برای ظهور مسیحاست. در متن کتاب عهد عتیق آمده است که او می‌آید برای مبارزه با محور شرارت و اگر بوش می‌گوید: ایرانی‌ها محور شرارت هستند در حقیقت می‌گوید: ایالات متحده و من زمینه‌ساز ظهور مسیحا هستند. بازتاب تفکرات آخرالزمانی در دنیا به این سمت و سو حرکت می‌کند. به گونه‌ای که در دیالوگ و سخنرانی سیاستمداران غربی نیز وارد شده است. امروزه شاهد هستیم که تکاپوی آخرالزمانی و جریان صهیونیسم مسیحی در آمریکا فعال است و برای زمینه‌سازی ظهور مسیحا به شدت فعالیت می‌کنند. ما نیز در جامعه خودمان نیازمند درک مشترک از عمق راهبردی آموزه مهدویت هستیم. این که مقام معظم رهبری در بیانیه گام دوم بر درک ولایت عظمای حضرت بقیه‌الله عجل الله تأکید می‌کنند به این معنی است که ایشان اذهان را به عمق راهبردی آموزه مهدویت توجه می‌دهند.

3. بیانیه گام دوم و توجه به نقش آموزه مهدویت به مثابه منبع قدرت نرم تمدنی در مواجهه با غرب

نکته دیگری که نیازمند توجه است این که این بیانیه بعد از چهل سالگی انقلاب نوشته شده است. و این بیانیه معطوف به کنش تمدنی اسلام و غرب نوشته شده است. ایشان در این بیانیه معطوف به آموزه مهدویت، افق تمدنی انقلاب را ظهور حضرت بقیةالله الاعظم عجل الله قرار می دهند و اذهان را به این سمت سوق می دهند تا مشخص شود ظرفیت این آموزه در پیروزی انقلاب اسلامی و در نقشه راه تمدنی ما به چه سمت و سویی حرکت کرده است. اساساً جایگاه آموزه مهدویت از حیث تمدنی به قدرت نرم آموزه مهدویت برمی گردد و یکی از منابع قدرت نرم انقلاب اسلامی ایران با برداشت آموزه مهدویت محقق می شود. اگر انقلاب اسلامی در ساختار قدرت بین المللی تغییر ایجاد کرد و نیز ساختار قدرت منطقه را تغییر داد، به این علت بود که انقلاب اسلامی ایران جنس قدرت تمدنی در جهان را از قدرت سخت به قدرت نرم تغییر داد. امروزه کشورهای صاحب قدرت سخت در تکنولوژی، اقتصاد و مسائل نظامی، دیگر تعیین کننده محاسبات آخرالزمانی نیستند. در حالی که کشورهایی در محاسبات آخرالزمانی می توانند حرف اول را بزنند که منابع قدرت نرم تمدنی قوی در اختیار داشته باشند. تأکید مقام معظم رهبری در این بیانیه بر آموزه مهدویت به دلیل ارتقاء و کیفی سازی منابع قدرت نرم تمدنی انقلاب اسلامی است.

باید افزود که بعد از اتمام دفاع مقدس، جریان تکنوکرات در عرصه مدیریت کشور حضور پیدا کرد که افق تمدنی آن ها مدرنیته اسلامی بود و در دهه هفتاد از مدرنیسم استقبال کردند؛ حساسیتی نسبت به کمرنگ شدن سنت ها نشان نداده و برای حاکم شدن فرهنگ لیبرالیستی تلاش کردند. اهتمام فراوان به روش های بروکراتیک و فن سالارانه و اولویت فن بر دین، بر افق انقلاب اسلامی و تحلیل آموزه مهدویت نیز تأثیرگذار بود. این جریانات در مسیر انقلاب اسلامی گرایش های غرب گرایانه داشتند. تأکید بر آموزه مهدویت به مثابه افق تمدنی انقلاب اسلامی به این معنا است که در کنش تمدنی انقلاب اسلامی و غرب مبتلا به آسیب «ایدئولوژی زدایی» نشویم. تأکید فراوان بر مقوله مهدویت با گذشت چهار دهه از انقلاب نشان دهنده اهمیت این معناست.

آنچه که معطوف به زمینه سازی ظهور به عنوان فرصتی برای انقلاب اسلامی ایران تلقی می شود، به خلأ تمدنی غرب و یا نازایی تمدنی در غرب برمی گردد که بزرگ ترین فرصت برای آفرینش تمدنی در

انقلاب اسلامی است. تأکید مقام معظم رهبری بر آموزه مهدویت در بیانیه گام دوم، تأکید بر درک موقعیت‌های زمانی و مکانی است که در آن قرار داریم.

ایشان به مناسبتی در یک سخنرانی تأکید کردند که «دنیا در حال عبور از یک پیچ تاریخی است و ملت عزیز ایران، ملت‌های مسلمان و امت اسلامی قادر به ایفای نقش در مدیریت آن هستند.» از نظرگاه مقام معظم رهبری سلطه تمدنی غرب رو به افول است و در این افول، آموزه مهدویت و زمینه سازی ظهور بیشترین نقش را ایفا می‌کند. چراکه در دوره پیری و نازایی تمدنی غرب به سر می‌بریم، این نازایی و پیری و عقیمی تمدن غرب با جوانی و زایش تمدن اسلامی هم‌زمان شده است.

در حال حاضر انقلاب اسلامی به شدت نیازمند اقتدار است و نه قدرت سخت یا آنارشی که همان قدرت مادی و قدرت بدون مشروعیت است. امروزه ما به دنبال اقتدار هستیم که به معنای نوعی توانایی فراتر از ابزار و عمل مادی است. به این شرط که این توانایی مورد پذیرش دشمن نیز باشد. اقتدار به معنای قدرت مشروع است و منابع قدرت نرم ما مانند عاشورا و آموزه مهدویت و گفتمان انتظار نقش اقتدار را در انقلاب اسلامی ایفا می‌کند. به جاست به جمله پرفسور متس استاد دانشگاه از آلمان اشاره کنیم، ایشان می‌گوید: «انقلاب اسلامی ایران برای اولین بار در مقابل تمام ارزش‌های فرهنگی غرب علامت سؤال قرار داد. یعنی ما فکر می‌کنیم که در فرهنگ غربی عیب و نقصی وجود داشته است که نتوانسته در دنیا موفق باشد و پیروزی انقلاب ما به معنای شکست تمدن غربی است.»

هم‌چنین هلموت نویسنده اتریشی در روزنامه اتریشی سالز برگر، می‌گوید: «نهضت موفقیت‌آمیز امام خمینی قدس سره در ذات خودش یک انقلاب فرهنگی جامع و فراگیر علیه غرب و ارزش‌های آن بود. مثال ایران مجدداً نشان داد که تصورات غرب مبنی بر این که فرهنگ‌های خارج از جغرافیای آمریکا و اروپا...، تکنیک و آسمان خراش ارزش‌های غربی را خواهند پذیرفت باطل و گمراه‌کننده خواهد بود. این اعتراف یک روزنامه نگار اتریشی پیرامون انقلاب ماست.»

زمانی که مرحوم شهید سید محمدباقر صدر خبر پیروزی انقلاب ایران را در نجف اشرف شنیدند، گفتند: «الیوم تحقق حُلُم الانبیاء؛ امروز آرزوی انبیاء محقق شد.» در واقع ایشان معطوف به منابع قدرت نرم و اتفاق آخرالزمانی انقلاب این عبارت را بیان می‌کنند. تمایز انقلاب ما با انقلاب اکتبر

1917 روسیه و انقلاب فرانسه در این است که توانسته است از طریق زیرساخت‌های ارزشی و شبکه‌های تولید و توزیع اندیشه‌ها و هنجارها به ترجیحات و اولویت‌های نامحسوس شکل بدهد. به عبارت دیگر توانسته است قدرت نرم و قدرت هنجاری یا قدرت عقیدتی در منطقه و جهان به وجود بیاورد و یا توانسته است قدرت انگاره‌ای در جهان به وجود بیاورد. مطلبی که مورد اعتراف پژوهش‌های استشرافی پیرامون انقلاب ایران وجود دارد و بسیاری از مسئولین، باوری نسبت به قدرت انگاره‌ای، عقیدتی و هنجاری انقلاب اسلامی ندارند. به همین دلیل در انقلاب به دنبال مدرنیته اسلامی به مثابه افق تمدنی هستند.

اگر می‌گوییم انقلاب ما با انقلاب روسیه یا انقلاب فرانسه متمایز است، باید پرسیده شود نقش آموزه مهدویت در این قدرت عقیدتی و قدرت نرم هنجاری و انگاره‌ای به وجود آمده چیست؟ زمانی که در بیانیه گام دوم انقلاب درک ولایت عظمی را به مثابه قدرت تمدنی مطرح می‌کنیم به این معنی است که تا زمان تشکیل بزرگ‌ترین تغییر در عالم هستی و تشکیل بزرگ‌ترین حکومت جهانی، از مبارزه با تمدن غرب و محو نظام سلطه دست بر نخواهیم داشت و امتداد این انقلاب را نشان می‌دهیم. در گستره تاریخ، کسانی بودند که تمدن غرب و دولت‌های غربی را به معارضة طلبیدند، اما عمده این افراد ناکام بودند. به عنوان مثال کنفرانس غیرمتعهدها که از سوی یک عده افراد استکبارستیز تشکیل شد، به شکست انجامید. چراکه سطح معارضة طلبی آنان هم سطح معارضة انقلاب اسلامی نبود که از سنخ قدرت نرم و عقیدتی و انگاره‌ای بود. بنابراین پروفیسور سید حمید مولانا که بنیان‌گذار بخش ارتباطات بین‌الملل دانشگاه امریکن واشنگتن دی سی است، می‌گوید: به اعتقاد من هیچ صدایی در قرن بیستم مانند صدای امام قدس سره جهان را به لرزه در نیاورده است. نظیر چنین تحلیل‌هایی را از سوی دیگر اندیشمندان نیز می‌بینید.

هانتینگتون در کتاب برخورد تمدن‌ها معتقد است در حال حاضر معارضة تمدنی میان اسلام و تمدن غرب شکل گرفته است. رهبری تمدن غرب با آمریکا و رهبری تمدن اسلامی با انقلاب اسلامی ایران است. دشمنان ما عیار تمدنی انقلاب را در قدرت نرم آن دیدند.

4. تقابل با تحلیل رفتگی انگیزشی تمدنی در انقلاب اسلامی

نکته دیگر در پیوند میان آموزه مهدویت و بیانیه گام دوم به تقابل با تحلیل رفتگی انگیزشی تمدنی در انقلاب اسلامی است. وقتی شما در این بیانیه ظهور حضرت بقیه‌الله عجل الله را به مثابه افق تمدنی مد نظر قرار می‌دهید درصدد تحقق انگیزش تمدنی در بین مردم، مسئولین و جریان انقلابی هستید. وقتی این انگیزش تمدنی معطوف به امور معنوی باشد و وقتی که این آموزه کلان پیام‌آور صلح و عدالت و وجود امام در عالم هستی است، می‌تواند این انگیزش را به مردم ایران و طیف انقلابیون در جامعه منتقل کند. سطح و سنخ قدرت انگیزشی امور معنوی مانند آموزه‌های مهدویت و گفتمان انتظار چندین برابر انگیزه‌های مادی است.

نکته دیگر که حائز اهمیت است این بوده که مقام معظم رهبری در این بیانیه با رویکردی واقع بینانه علاوه بر اشاره به مهم‌ترین دست آوردهای انقلاب اسلامی، به برخی از کاستی‌ها و کوتاهی‌ها نیز اشاره کرده‌اند. به عنوان مثال ایشان از تحقق عدالت اجتماعی بعد از پیروزی انقلاب، راضی نیستند و تأکید می‌کنند که در تحقق عدالت اجتماعی آرمان‌های بزرگتری مد نظر رهبران انقلاب بوده است.

نکته دیگر این که در مهدویت پژوهی و مهدویت‌شناسی تمدنی با نقصان در گستره و نقصان در پذیرش و نقصان در اجرا مواجه هستیم. نقصان در گستره، یعنی ما در رویکرد به آموزه مهدویت یک بُعد یا ابعاد خاصی را در تحلیل تمدن انقلاب مورد توجه قرار می‌دهیم و ابعاد دیگر مد نظر قرار نمی‌گیرد.

نقصان در اجرا، یعنی عدم توجیه و توجه سیستم اجرایی برای هماهنگی و همکاری جهت تحقق کامل و متوازن برنامه‌ها و سیاست‌های مهدوی با رویکرد تمدنی. بنابراین زمانی که مقام معظم رهبری در این بیانیه آموزه‌های مهدویت یا درک ولایت عظمی را به مثابه افق تمدنی انقلاب مطرح می‌کنند در واقع با نقصان در گستره، پذیرش و اجرا در رویکرد به آموزه مهدویت مبارزه می‌کنند.

علت این است که اولاً در بیانیه گام دوم به حرکت رو به جلو تأکید شده است و لازم است آموزه مهدویت در این فرآیند حرکتی دیده شود. به عبارت دیگر در الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت و در جهش تمدنی انقلاب اسلامی، لازم است جایگاه آموزه مهدویت مد نظر قرار بگیرد. دوم این که بیانیه گام دوم، مبتنی بر غایت‌شناسی دین‌مدارانه تمدنی است. هویت غایی انقلاب اسلامی آموزه مهدویت دیده شده است. در رسیدن به این آموزه لازم است برنامه، عمل، اقدام و راهبرد داشته باشیم. گستره

یک تمدن بیشتر از گستره یک دولت و فراتر از خرده نظامات تمدنی است. پویایی و تکاپوی تمدنی معلول نگاه برون‌نگر به آموزه مهدویت است. لذا ایشان در این بیانیه به این موارد تأکید می‌کنند و این موارد را مد نظر قرار می‌دهند.

در نهایت لازم است توجه داشته باشیم که اگر در بیانیه گام دوم آموزه مهدویت به مثابه افق تمدنی مطرح شده است به این معنی بوده که از دیدگاه مقام معظم رهبری، سازه معنایی انتظار دارای چهار جوهره است. جوهره اول این است که نباید به واقعیت‌های موجود اکتفا کرد. جوهره دوم، وجود یک واقعیت متعالی در فراسوی افق و واقعیت‌های موجود است. سومین جوهره نیز امکان حرکت انسان‌ها از واقعیت موجود به سوی واقعیت برین است. هم‌چنین چهارمین جوهره از نظر ایشان تأکید بر تکاپو و جست‌وجوی انسان‌ها برای یافتن ابزارهایی است که سوق‌دهنده ما از واقعیت‌های موجود به سمت آینده است. تأکید در این بیانیه بر درک ولایت عظمای حضرت بر این عوامل مهم تمدنی است.

فصل چهارم:

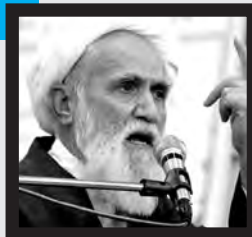
نقش ولایت فقیه در توسعه تمدن اسلامی

آیت الله حائری شیرازی

نقش ولایت فقیه در توسعه تمدن اسلامی



پیشگاه علوم اسلامی و معارف
پرتال جامع - پاییز و زمستان ۱۳۹۴



۱- تعریف تمدن

در جایگاه مقدمه نخست باید تمدن اسلامی را بشناسیم و تفاوتش را با تمدن غرب شناسایی کنیم. وقتی تمدن، بدون قید اسلامی، مطرح می‌شود، همان طوری که از ریشه‌اش برمی‌آید، ممکن است شهرنشینی و شهروندی به ذهن تبادر کند، و در برابر آن توخّش یا دور بودن از علم و لوازم آن قرار دارد. اما دانشمندان اگرچه مادی باشند، تمدن را فقط معادل با پیشرفت تکنولوژی و پیشرفت وضعیت شهرنشینی نمی‌دانند. در سال ۱۳۵۲ ش. در زندان عادل آباد بودم، پس از مدتی سران نظامی حزب توده را آوردند، یکی از آنها هم علی عمویی بود؛ همان کسی که پس از دستگیری کیانوری اعلام کرد چون او خیانت کرده حزب توده منحل است. یک روز با ایشان صحبت کردم که شما تمدن را چگونه معنا می‌کنید. تعبیر رسایی کرد و گفت: «ما به کسی می‌گوییم متمدن که نمی‌خواهد کسی مواظبش باشد تا تعدی نکند، و به کسی می‌گوییم وحشی که باید مراقبش باشند تا به حدود و حقوق دیگران تجاوز نکند». ببینید اینها که مادی هستند در تلقی از تمدن، مسئله پیشرفت علمی را کافی نمی‌دانند؛ آنها نیز پیشرفت جهت دار را مطرح می‌کنند. از دید آنها کشور متجاوز متمدن نیست.

۲- تمدن از دیدگاه اسلام

پس از این دیدگاه، تمدن یعنی انسان به حدی برسد که خودش خودش را کنترل کند و نخواهد مواظبش باشند. بر اساس همین معنای تمدن، دو تعبیر «ارتجاع» و «ترقی» مطرح است. این دو واژه، واژگان رایجی هستند که همگان از آن استفاده می‌کنند، اما آنچه مهم است شناخت نظر و تحلیل یک مکتب از ترقی و ارتجاع است. قرآن تعبیر بلند و زیبایی از ترقی

و ارتجاع دارد: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (بقره: ۲۵۷). این معنای ترقی و تمدن از دیدگاه اسلام و اسلامی است؛ یعنی اگر کسی بخواهد تمدن را از دیدگاه اسلام بشناسد باید ترقی را بشناسد.

۱-۲- معنای ترقی:

بر این اساس معنای ترقی از دیدگاه اسلام دور شدن از ظلمات و وارد شدن به نور است. در این دیدگاه، انسان را در بین نور و ظلمت فرض می‌کنند. این انسان می‌تواند به سمت تاریکی و ظلمت یا به سوی نور برود.

ممکن است این گفته شود: ظلمت یک کلی است، نور هم یک کلی است، درحالی‌که باید در مصادیق ظلمت و نور بحث شود. یک وقتی روزنامه‌ای بود به نام خاک و خون. این روزنامه مربوط به «پان ایرانیست‌ها» بود. اینها خیلی روی اندیشه‌های زرتشتی و این مطالب کار می‌کردند. پیش از انقلاب مرا به جلسه‌شان دعوت کردند، که جلسه شلوغی هم بود. به من گفتند این نظریه زرتشت درباره «گفتار نیک، پندار نیک و کردار نیک» جامع تمام نظریات انبیاست. گفتم: ممکن است مطلبی را مطرح بکنم و ناراحت نشوید: درحالی‌که گفته می‌شود این جمله زرتشت، جامع تمام دستورات خوبان از اول تا آخر است، من می‌گویم این جمله از بی‌محتواترین مطالب است! آیا آنچه مسئله است رعایت گفتار نیک است، یا مسئله این است که نیک چیست؟ معما کجاست؟ معما این است که چه گفتاری نیک است؟ چه پنداری نیک است؟ چه کرداری نیک است؟ وقتی کلی زیاد شد، خیلی آبکی می‌شود، مانند کسی که دوغ می‌فروشد و تا آنجایی که سفید است آب در آن می‌ریزد. وقتی می‌گوییم: «يُخْرِجُهُمْ

مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»، ممکن است کسی این اشکال را بگیرد که همه از تاریکی بدشان می‌آید و همه نور را حُسن تلقی می‌کنند، اما مهم این است که ظلمت چیست؟ نور چیست؟ آیا بشر می‌داند چه چیزهایی مصداق ظلمت است؟ می‌داند چه چیزهایی مصداق نور است؟

ما هرگز نباید توقع داشته باشیم که قرآن بتواند بدون عمل اهل بیت (ع) گویا باشد. قرآن این را که بتواند یک کتاب خودآموز باشد، انکار می‌کند. قرآن به طور رسمی اعلام می‌کند در خود دارای متشابهات است و به طور رسمی هم اعلام می‌کند که همه نمی‌توانند متشابهات را تشخیص بدهند. اصرار هم دارد که اعلام بکند تا مچ مدعیان فهم قرآن را بگیرد. چون در ماه محرم و صفر هستیم این نکته را عرض کنم که اگر قرآن به صورت کلی ظلمات و نور را ذکر می‌کند، رفتار حسین بن علی (ع) در عاشورا مفسر نور و ظلمت بود. رفتارهای بنی امیه را در عاشورا ببینید، اینها ظلمات است؛ هر چه گفتند و هر چه کردند، مصادیق بارز ظلمات است. ایستادگی، استقامت، بصیر بودن در کار، اینها مصادیق نور است. هر کسی شهدای عاشورا را یک جوری تعریف کرده، مثلاً اگر بپرسند ویژگی حضرت ابوالفضل العباس (ع) چیست؟ می‌گوید وفاداری‌اش و صمیمیتش. ببینید چگونه نور و مصداق نوارانی بودن فرد را بیان می‌کند. امام صادق (ع) این‌طور بیان می‌کند: «إِنَّ عَمِّيَ الْعَبَّاسَ كَانَ نَافِذَ الْبَصِيرَةِ». این ویژگی بالاتر از ویژگی‌های دیگر است؛ «نَافِذَ الْبَصِيرَةِ» بودن. «يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» یعنی انسان را نافذالبصیره می‌کند. یعنی بداند در چه زمانی زندگی می‌کند و بداند چه جهتی را باید انتخاب بکند و در این جهت چگونه کار کند. اصحاب عاشورا همه‌شان نافذالبصیره بودند؛ اما

نافذالبصیره بودن مراقبت لازم دارد.

بر اساس این آیه، معنای ترقی و ارتجاع معلوم، و پایه تمدن اسلامی مشخص شد. تمدن اسلامی یعنی دستگاهی حکومتی، نظامی و مکتبی که انسان را از ظلمات، که مصداق آن در عاشورا است، به نوری که باز مصداقش در عاشورا است، منتقل کند.

سپس ما باید تمدن اسلامی را در عاشورا مطالعه کنیم؛ چون عاشورا مفسر قرآن است و اندیشه‌های تابناک حضرت امام (ره) هم مفسر عاشورا است، چه اینکه شما می‌گویید: «نهضت ما حسینی است رهبر ما خمینی است».

۳- نقش انسان در تمدن اسلامی

امام خمینی (ره) ترقی و ارتجاع را خوب فهمیده بود؛ چون انسان را خوب شناخته بود. مسئله مهم در عصر ما خوب شناختن انسان است و امام همیشه می‌فرمود: «بدبختی دشمنان ما در این است که اسلام را نشناختند، انسان را نشناختند». امام (ره) می‌گفت اینکه آنها حریف من نمی‌شوند، به خاطر این است که من چیزی می‌دانم که آنها نمی‌دانند. من انسان را می‌شناسم، آنها انسان را نمی‌شناسند.

شهید صیاد شیرازی می‌گفت: زمانی قرار بود عملیاتی کنیم، خدمت امام عرض کردیم که دشمن این سلاح را دارد، آن سلاح را دارد، این آموزش را دیده، و همه را گفتیم و وضع خودمان را هم گفتیم، و کمبودهای خودمان را شمردیم. وقتی حرف‌های ما تمام شد، امام به ما گفت: «شما انسان دارید آنها انسان ندارند». قوت قلب امام (ره) ریشه در این داشت که می‌دانست وقتی انسان آزاد می‌شود، با انسانی که آزاده نشده، قدرت و کارایی‌اش زمین تا آسمان فرق دارد. یعنی آن کسی که انسان را شناخته، می‌تواند از

استعدادهای بالای آن بهره گیرد و آن کسی که انسان را شناخته، ابراز استفاده از ادراکات بالای انسان را ندارد.

انسان حیوانیت دارد، غریزه دارد، فطرت هم دارد. کسی که فقط ابزار حیوانیت و غریزه برای به کار گرفتن داشت، یک موجود کوچک درست می‌کند؛ آدمک درست می‌کند و به معرکه می‌آورد. فرق است بین آدمک و آدم. تمدن غربی مشکلش همین جاست که از زن عروسک می‌سازد و از مردم مردمک. امام (ره) این طور نبود که به انسان‌های ارزشمند اهانت کند، اما بر خودش فرض می‌دید که چیزهایی را که به دروغ بزرگ کرده‌اند، فرو بریزد، کوچک کند و کوچکی اینها را به عالم نشان بدهد: «فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا». همان طوری که جدش ابراهیم (ع) بت‌ها را با تبر ریزریز می‌کرد، امام با زبانش، که از تبر ابراهیم تیزتر و کارایی‌اش بیشتر بود، این کار را می‌کرد. ابراهیم (ع) در غیاب می‌شکست، امام در حضورشان می‌شکست. حضرت ابراهیم (ع) گفت: «تَاللّٰهِ لَا كَيْدَنَ اَصْنَامُكُم بَعْدَ اَنْ تَوَلَّوْا مُدْبِرِينَ» (انبیاء: ۵۷)؛ بت‌های زمان امام (ره) با بت‌های زمان ابراهیم خیلی فرق داشت. بت‌های زمان ابراهیم سنگی و چوبی بود و بت‌های زمان امام (ره) به صورت آدمی‌زاد بودند. آن هم نه آدمی‌زادهای معمولی، اگر مثل چنگیزخان بودند مسئله‌ای نبود. بت‌ها به صورت دانشمندان بودند، به صورت رئیس‌جمهورها بودند و به صورت ابرقدرت‌ها بودند. شکستن اینها «بَعْدَ اَنْ تَوَلَّوْا مُدْبِرِينَ» نبود، روبروی‌شان می‌ایستاد و در حضورشان بت را می‌شکست. امام می‌گفت: «این حسن، حسین و حسنی»، درحالی‌که دیگران می‌گفتند: «ملک حسن، ملک حسین و حسنی مبارک!». چرا کلمه ملک را از اسم این‌ها برمی‌دارد؟ می‌خواهد

اینها را بریزد. می خواهد بگوید این بت ها را نگاه نکنید، اینها چیزی نیستند.

خوب آغاز این تمدن از اینجاست که امام (ره) می گوید، آنها انسان را نشناختند. قدرت ها افرادی را که می خواهند به کار گیرند اول مرعوبشان می کنند، مغلوبشان می کنند، زنجیرشان می کنند و سپس از آنها استفاده می کنند. پیروان آنها انسان های در زنجیرند، پیروان انبیا انسان های آزادند. «إِنَّا جَعَلْنَا فِيْ أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُّقْمَحُونَ وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» (یس: ۹۸). تمام پیروان آنها صم بکم عمی، کوران و کران و گنگ ها هستند.

آنها انسان را کور می کنند تا به دنبال خود بکشند، کر می کنند تا حرف شان را بپذیرد، گنگ می کنند تا از او استفاده کنند. ادیان الهی، زبان انسان را باز می کنند. وقتی فطرت در انسان مُرد، حیوانیت است که صحبت می کند. این شیخه اسب است، از سوار خبری نیست. امام (ره) انسانی را می شناخت که سوار بر این است. این بدن، اسب است و آن سوار، انسان. آنها کارشان این است که اسب را فعال و سوار را خفته کنند! ممکن است این حرف تلخ باشد، خوب چه کنم؟ چه بگویم؟ این واقعیت است که تفاوت بین انسان با فطرت بیدار و فطرت خفته با اسب و سوار خیلی بیشتر است. انسانی که با فطرتش کار می کند، هم فطرت است هم طبیعت، هم سوار و هم اسب. او که فطرتش کار نمی کند ای کاش اسب بود! ویژگی مهم امام این بود که انسان را می شناخت؛ این انسان تمدنش و حرکت کردنش از ظلمت به سوی نور است. این آیه را ببینید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»؛ پس اساس این تمدن را

ولایت تشکیل می دهد.

در مقابل تمدن اسلامی تمدن کفر است «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ».

۴- تمدن با ولایت الهی و ولایت طاغوت

امام (ره) اسلام و کفر را در دستگاه فکری اسلام آمریکایی و اسلام ناب وارد کرد. اسلام در مقابل اسلام مطرح است. اسلامی که ناب نیست، آمریکایی است. این اسلام پیرو همان حرکت «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» است. امروزه در عالم تمدن طاغوتی، ولایت به دست طاغوت است. و آن طاغوت مردم را از نور به سوی ظلمت می برد. این تعبیر قرآن می گوید که در عالم دو نوع تمدن بیشتر نیست، یکی تمدنی با ولایت الهی و دیگری تمدنی با ولایت طاغوت و یا یکی ترقی با ولایت الله و دیگری ارتجاع با ولایت طاغوت. طاغوت کیست؟ هر کس ولایت خدا را نپذیرد و بر ولایت خدا طغیان کند، طاغوت می شود. پس محور در تمدن اسلامی ولایت است؛ این ولایت در جایگاه یک کلی مصداقش کجاست؟ باز هم این را عاشورا مشخص کرد. حسین بن علی (ع) مصداق «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» بود: خدا ولی او بود و او اتباعش را از ظلمت به سوی نور می برد. حسین بن علی (ع) با همین ولایت، اصحاب خودش را از ظلمت به سوی نور برد. خدا ولی حسین بن علی (ع) بود و حسین بن علی (ع) افراد تحت امرش بود. در عصر و زمان ما هم باز حرف اصلی را این ولایت می زند.

۵- ولایت فقیه و انتخابات

بعضی می گویند این ولایت فقیه جایگاهش با انتخابات مردم کجاست؟ کجا این دو با هم تلاقی می کنند؟ آیا این مردمند که از ولایتشان

به ولی فقیه می‌دهند و او از اینها کسب ولایت می‌کند؟ اگر ولایت از پایین باشد، این به روش‌های اروپایی بیشتر نزدیک است. آنها به‌وسیله همین انتخاب به رئیس‌جمهور ولایت می‌دهند و او ولایت پیدا می‌کند. اما در اسلام این نیست. در قاموس و فرهنگ امام (ره) این‌طور نیست. در خبرگان بحث تعیین اعضای شورای هیئت تحقیق خبرگان مطرح شد. یکی از شرایط عضویت این بود که از منصوبین حضرت امام نباشد. مقام معظم رهبری آن روز رئیس‌جمهور بودند ایشان را به‌عنوان یکی از اعضای تحقیق معرفی کردند. ایشان ایستاد و صحبت کرد که: «من بر اساس این بندی که در آیین‌نامه گروه تحقیق آمده نمی‌توانم عضو گروه تحقیق باشم. من منصوب شده از طرف امام هستم، نه از طرف مردم». ایشان گفت امام در حکم ریاست جمهوری من نوشته است من بر اساس اعتمادی که مردم به شما کرده‌اند و رأیی که به شما داده‌اند شما را به ریاست جمهوری اسلامی ایران منصوب می‌کنم. این، معنی ولایت از بالاست، این معنی ولایت فقیه است. این اساس تمدن اسلامی است که باید بر اساس پذیرش ولایت الله باشد.

نتیجه‌گیری

من در این چند دقیقه بحثم را جمع‌بندی کنم. فراز مهم صحبت‌م این بود که ادیان الهی از فطرت انسان استفاده می‌کنند و علت شکست دشمنانشان این است که از انسان حیوان می‌سازند و کوچکش می‌کنند تا بتوانند از آن استفاده کنند. همچنین عرض کردم روش استفاده کردن از فطرت انسان‌ها این است که انسان‌ها را به آن حد از آگاهی برسانیم که ولایت خدا را اختیار کنند. اینجا جایگاه تلاقی اراده مردم و ولایت فقیه است. این حساس‌ترین نقطه

بحث است. مردم با اختیار خودشان ولایت خدا را انتخاب می‌کنند ولایت خدا اختیاری است، به همین دلیل است که مردم در ولایت‌الله تقسیم می‌شوند. در الوهیت خدا تقسیم نمی‌شوند. الوهیت و ربوبیت و ملوکیت خدا برای انسان‌ها قابل انقسام نیست. قرآن می‌گوید: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» و نمی‌گوید «بِرَبِّ الَّذِينَ آمَنُوا». می‌فرماید: «مَلِكِ النَّاسِ، إِلَهِ النَّاسِ» و نمی‌گوید «الله ولی الناس». ولایت با ربوبیت و الوهیت و ملوکیت فرق می‌کند. ربوبیت و ملوکیت و الوهیت خدا انتخابی نیست، انسان آن را انتخاب نمی‌کند و انسان نمی‌تواند از آن حوزه خارج شود. «ولایت الله» امری است اختیاری و جز انسان‌های مختار، نمی‌توانند وارد این حوزه ولایت بشوند. از این جهت می‌گوید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ». اگر اکراه آمد ولایت نیست. به همان اندازه که ولایت از بالاست به همان اندازه اختیار، آگاهی و انتخاب مردم ضرورت دارد؛ چون اگر اجباری شد مصداق «اکراه فی الدین» می‌شود و خارج می‌شود. به هر جهت معنای ولایت فقیه دقیقاً شناخت نقطه‌ای است که در آن اختیار مردم و ولایت به هم گره می‌خورد. این چیزی است که خارجی‌ها درست نمی‌توانند آن را بفهمند. مردم با اختیار خودشان نماینده خدا را انتخاب می‌کنند. خدا صفات نماینده‌اش را عرضه و مشخص می‌کند. مردم هم با اختیار و آگاهی سراغ او می‌روند. همان‌طوری که امام (ره) فرمود: «وقتی مردم به خبرگان رأی دهند و خبرگان مجتهد عادل را انتخاب کنند او ولی منتخب مردم است و حکمش نافذ است»؛ یعنی مردم رأی دادن را جزو مقدمات نفاذ حکومت می‌دانند. اما صفات مجتهد عادل بودن را خدا تعیین می‌کند. ■

فصل پنجم:

افول غرب و برآمدن

تمدن نوین اسلامی

افول غرب و برآمدن تمدن نوین اسلامی

آیت الله میرباقری

اشاره:

سیری گذرا بر ۵ قرن حیات تمدن غرب

تحولی که در جامعه جهانی و بشری در حدود پنج قرن قبل اتفاق افتاده است و از آن به عنوان «رنسانس» یا نوزائی یاد می‌شد، منشأ پیدایش و شکل گیری تمدنی شده است، که جریان تحول اجتماعی آن - که محصول این انقلاب است - بنام «مدرنیته» و تجددشناخته می‌شود، که همه ما کم و بیش با آن آشنا هستیم.

جریان تجدد، حرکتی است که بر محور انسان شکل گرفته است اما نه براساس لایه‌های عمیق وجود انسانی، بلکه بر محور طبیعت و حس انسان. لذا هدفی جز دستیابی به لذت جوئی حسی، در شکل متنوع تر و توسعه یافته تر ندارد. بدون شک این مطلب بر احدی از اهل بصیرت پوشیده نیست، که آرمان این حرکت جهانی، به حداکثر رساندن لذایذ حسی بشر می‌باشد.

طبیعی است، مبادی و مبانی هم که بر آن تکیه دارد، اصولی هستند که بر همین جنبه انسانی تکیه می‌کنند، که عبارتند از: اومانیسیم (انسان مداری)، لیبرالیسم (آزادی از تقیدات معنوی و قدسیات)، راسیونالیسم (تکیه به عقل نقاد و جزئی نگر و خود بنیاد انسان و اعلام استغناء از وحی، در همه عرصه‌ها یا لاقدر در حوزه معیشت انسان) است.

این اصول را متفکرین و غرب شناسانی که غرب را به خوبی می‌شناسند، آنها را گوهر تجدد می‌نامند و معتقدند که تجدد غیر از این پوسته محسوس و ملموس قابل اندازه گیری و پیمایش (مانند سد و خیابان و ماهواره و شبکه‌های ارتباطی جدید و نظامها و ساختارهای دموکراتیک) بر یک روحی تکیه دارد، که این روح و جانمایه همان تحولات بنیادین انسانی است که در جامعه مغرب زمین اتفاق افتاده است.

۱) سه رکن اساسی تمدن غرب

این تمدن با این مبادی و آن غایات، از یک انقلاب هنری آغاز شده است، که همان هنر معماری و نقاشی است، و سپس سخت‌افزار و نرم‌افزار خودش را تولید نموده است. این تمدن به سه رکن اساسی تکیه دارد:

۱- **نظام تولید مفاهیم:** نظام مفاهیمی متناسب با آن مبادی و غایات، بر پایه حس‌گرایی تولید کرده است. مفاهیمی که ممکن است به حسب ظاهر متکثر باشند، ولی در واقع از یک انسجام برخوردارند؛ بگونه‌ای که فلسفه فیزیک و فلسفه حیات، به منزله «اصول عقاید» این نظام مفاهیم جدید هستند. به عبارت دیگر فلسفه فیزیک حسی و فلسفه حیات حسی، به منزله نظام محوری و اصول اعتقادات نظام مفاهیم مدرنیته است. پس این دستگاه، یک نظام مفاهیمی با کارآمدهای حسی تولید نموده است.

۲- **نظام توزیع مفاهیم:** آنگاه نظام آموزش (توزیع) و ساختارهای جهانی توزیع آن مفاهیم را (از رده‌های تخصص و فوق تخصص گرفته، تا رده‌های ابتدائی) تنظیم کرده است. بنابراین یک شبکه تولید و توزیع مفاهیم (از مفاهیم محوری و اعتقادی گرفته تا مفاهیم کاربردی و عملی برای اداره حیات بشر) تولید کرده است.

۳- **نظام توزیع مناصب:** سپس متناسب با نظام تولید و توزیع مفاهیم، ساختار توزیع مناصب را درست کرده اند. به این معنا که برای مناصب، موقعیت‌های علمی تعریف نموده‌اند، تا مشخص نمایند که هر کسی با این حد از آموزه‌های علمی، کدام منصب را می‌تواند به عهده بگیرد و در کلاس چه قواعدی، روابط اجتماعی را فرم دهد.

نظام تولید و توزیع مفاهیم و ساختار مناصب، بر محور همان مفاهیم، جهت ساماندهی روابط اجتماعی صورت گرفته است و به دنبال آن بستر و مجاری حسی و سنجشی انسانها و نظام ارزشی جامعه را محدود کرده است. گرچه ممکن است به حسب ظاهر، به نظر برسد که این نظام، فقط به روابط اجتماعی انسان ختم می‌شود، ولی اینگونه نیست. وقتی که ساختار مناصب تعریف می‌شود، دقیقاً مشخص می‌شود، کسی که در منصب یک وزارتخانه می‌نشیند، معلم یک کلاس است، یا سفیر، بایستی بر اساس قواعد خاصی روابط خود را تنظیم نماید. قواعد تنظیم روابط اجتماعی، قواعد مدون شده‌ای بر پایه همان اصول اعتقادات حسی (فلسفه حسی، فلسفه حیات و فلسفه ریاضی محض) است.

۱-۱- حاصل جریان مدرنیته: تغییر نظام ارزشی جامعه

وقتی مجاری حسی بشر کنترل شد، دیگر بسیار مشکل خواهد بود تا بشر بتواند اعتقادات خودش را حفظ کند. البته ممکن است در ابتدا وقتی نظام تولید و ارضاء نیاز اجتماعی وارد می‌شود، انسان بتواند مقاومت کند. ولی وقتی الکتریسیته، شبکه‌های ارتباطی، ماهواره، اینترنت و مدل زندگی جدید می‌آید، دیگر نمی‌توان در مقابل آنها مقاومت نمود. چه انسانهایی بودند که مدتها در خانه خویش از لامپ و انرژی الکتریسیته استفاده نمی‌کردند، ولی به مرور زمان بستر عینی آنها را مجبور کرد تا از این ابزار استفاده نمایند.

۲) جایگاه دین در آرمانشهر غرب

به هر حال، تجدد وارد زندگی بشر شد. در ابتدا متکی بر روح ماتریالیستی و آن سه اصل شناخته شده (اومانیزم، لیبرالیسم و راسیونالیسم) بود. این تمدن در ابتدای راه، داعیه فراگیری همه عرصه‌های

افول غرب

و برآمدن

تمدن نوین اسلامی

حیات بشر را نداشت، بلکه فقط مدعی جدایی دین از سیاست بود. ولی تمامیت خواهی این تمدن، این تفکیک را نقض کرد و طولی نکشید، تا پرچمداران اندیشه تجدد - چه در جناح لیبرال دموکراسی و چه در جناح سوسیالیسم و کمونیزم - روی اصل دیانت و معنویت خط زدند. یکی اعتقاد به خدا را محصول واژگونی اوضاع اقتصادی جامعه دانست؛ لذا گفت، اگر اوضاع اقتصادی به روال عادی خود بر گردد، در جامعه آرمانی دیگر خبری از دین نیست. دین زائده روابط تولید ناپهنجار است. هنجار روابط اقتصادی به نفی دین تمام نمی شود. یا گفتند، دین افیون توده هاست. دیگری، اصل اعتقاد به خدا را اعتقادی ناشی از جهالت و ترس دانست.

من این نقطه را، نقطه امتلاء عالم از جور تلقی می کنم. امتلاء عالم از جور این است که، اصل کلمه توحید و شعار محوری انبیاء، در جامعه جهانی تحقیر شود و این نقطه، نقطه اوج تجدد است. در آن شعار محوری تجدد تا حدی پیش می رود که به هر کجا نگریسته شود - اعم از محافل روشنفکری و غیر روشنفکری - اصل اعتقاد به خدای متعال مایه ننگ است. در همین دانشگاه تهران، یک جوان مسلمان، حتی از تنها نماز خواندن هم خجالت می کشید، و یا حتی بگوید مسلمان است. در مقابل کمونیستها در سالهای ۵۴ و ۵۵ در کانون تشیع، یعنی ایران با افتخار سر خود را بالا می گرفتند. وقتی جوانان مسلمان برای تحصیل به اروپا می رفتند، اسلام خود را مخفی می کردند. این امر محصول تجددی است که در ابتدا می گفت، کاری با دیانت ندارد و فقط می خواهد حوزه سیاست را تفکیک کند.

اصولاً «طرح توسعه پایدار» مفهومی غیر از تمامیت خواهی تجدد ندارد. چرا که دولت حداکثری علم حسی، راهی برای دین باقی نمی گذارد. مجاری حس و مجاری اندیشه بشر را در فضایی قرار می دهد، که محصول آن توسعه مادیت است.

این تمدن به نقطه اوج شکوفائی خودش رسیده است، که همان نقطه ای است که شعار و پرچم محوری آن دائم در حال پیشروی است و در محافل روشنفکری جامعه جهانی، دین علامت عقب افتادگی و تحجر معرفی می شود.

۳) افول تمدن غرب

بدنبال بروز این تمدن، حرکتی از لایه های باطنی جامعه جهانی، علیه این حرکت جهانی اتفاق افتاد، که نقطه ظهورش در انقلاب اسلامی است.

انقلاب اسلامی یک انقلاب ضد استبدادی و ضد استعماری است، ولی قطعاً تعریف در این حد، ستم در حق انقلاب است. انقلابی که در فاصله بیست سال مرزهای خود را فتح می کند و به همه جهان سایه می افکند و یکی از رقبای جدی خود یعنی سوسیالیزم را شکست می دهد.

شاهد گویای این مطلب است که در سال ۵۷ تمام نهضت های دنیا - غیر از انقلاب اسلامی - کمونیستی است. ولی در سال ۵۸ بعد از فتح لائۀ جاسوسی حتی یک انقلاب کمونیستی در دنیا وجود نداشت، بلکه همه انقلاب ها مذهبی بودند. این امر نقطه شروع فروپاشی و افول قدرت سیاسی شوروی است - از جهت قدرت اقتصادی هم که از اول دچار مشکل بود. - کوبا در سال ۵۷ در ۱۷ کشور آفریقایی لشکر داشت و از مبارزات کمونیستی دفاع می کرد. ولی در سال ۵۸ در هیچ جایی لشکر نداشت.

هم چنین انقلاب اسلامی، جناح دوم - لیبرال دموکراسی - را نیز در معرض خطر جدی قرار داده است. با این بیان که بعد از فروپاشی شرق، برخی پایان تاریخ را ادعا می کردند و می گفتند: حالا لیبرال دموکراسی پیروز شده و تاریخ به مرحله پایانی خودش رسیده است. اما هانتینگتون، تئوریسین آمریکایی،

متوجه شد که این چنین نیست. بلکه عالم وارد فضای جدیدی می‌شود، که هویت‌های تمدنی شکل می‌گیرد و همین تئوریسین دوره جنگ سرد که تمام جنگ عالم را خلاصه در جنگ مادی بر سر دنیا بین لیبرال دموکراسی و سوسیالیزم می‌دید، نظریه «برخورد تمدنها» را مطرح کرد و گفت عالم در شرایط جدیدی قرار گرفته است، به گونه‌ای که هویت‌های تمدنی و هویت بر محور فرهنگ، در حال شکل‌گیری است و از گسل بین این تمدنها، لبه‌های خونین عالم در آینده پدید خواهد آمد. او متوجه شد که محور چالشها در عالم از محور دنیا به محور دنیا و خدا منتقل می‌شود.

عده‌ای از روز اول هم با جهانی شدن انقلاب مخالف بودند، ولی چه ما بخواهیم و چه نخواهیم، انقلاب جهانی شده و این امر از دست ما خارج است. چرا که محور حرکت در دست دیگری و از لایه‌های عمیق‌تر باطن عالم است و آن دستی که این چالش جهانی را ایجاد کرده، دست وجود مقدس امام زمان ارواحنا فداه است که همان دست خدای متعال است.

۳-۱- پایین آمدن پرچم تمدن غرب

انقلاب اسلامی، تمدن مادی غرب را در حال غروب و افول قرار داده است. چرا که ظهور یک تمدن بوسیله بروز شعار محوری آن است، که به منزله پرچم آن تمدن می‌باشد و اکنون شعار محوری تمدن غرب دیگر در میان جامعه جهانی طرفدار ندارد. فوج فوج در داخل مغرب زمین گرایش به معنویت اسلام پیدا می‌شود و دیگر هیچ کسی در دنیا احساس ننگ از مسلمان بودن خود نمی‌کند.

سیاه پوستان آمریکا که ضعف نژادی نیز دارند در تجمعات خود شعار دینی می‌دهند. وقتی مغز متفکر هسته‌های چریکی کمونیستها دستگیر می‌گردد و در تلویزیون‌ها، شعار الله اکبر سر می‌دهد، این معنایش این است که در موازنه جهانی، موازنه به نفع مذهب در حال تغییر است؛ عجله‌ای هم در کار نیست. جابجایی تمدنها تمام شده است، ولی از دید فلسفه تاریخ، نقطه سقوط و افول تمدن غرب آغاز شده است؛ چون شعار محورش در حال غروب است. همه سروصداهایی که به گوش می‌رسد، سرو صدای تمدن در حال عقب نشینی از میدان جامعه جهانی است.

۴ (وضع استراتژی کلان، در میان انقلابیون

حال در خصوص استراتژی انقلاب اسلامی این سؤال مطرح است؛ که انقلاب اسلامی در آینده به چه چیزی نیاز دارد و چه رویه‌ای را بایستی در پیش گیرد؟ در این خصوص سه دیدگاه مطرح است:

۴-۱- دیدگاه اول: مدرنیته اسلامی

دیدگاه اول مربوط عزیزی است که معتقد به «مدرنیته اسلامی» هستند. به این معنا که می‌گویند، تجدد امری تجزیه پذیر است و لذا می‌توان خوبیهایش را اخذ کرد، آنگاه به آن آهنگ اسلامی بخشید.

۴-۲- دیدگاه دوم: اصلاح قرائت دینی، متناسب با جریان مدرنیته

دیدگاه دوم می‌گوید: زیر بنا و روبنای تجدد خوب بوده و تنها راه حیات بشری در سایه مدرنیته است، و تنها راه پیش روی انقلاب اسلامی و جامعه ما، مدرنیزاسیون می‌باشد. وقتی از آنها سؤال می‌شود که: پس با دین جامعه بایستی چه کار کرد؟ در پاسخ می‌گویند: بایستی قرائت دینی اصلاح گردد؛ حتی این مسئله را بوسیله تئوری‌هایی مانند قبض و بسط و نظریه‌های هرمنوتیکی، تئوریزه می‌کنند. (البته تئوری

قبض و بسط نمودی از همان نظریه هرمنوتیک، زبان شناسی حسی و تأویل زبانی مغرب زمین است، که در قالب ادبیات شرقی ارائه شده است).

پس این اندیشه ادعا می کند، که نمی توان مدرنیته را تجزیه کرد. مگر می شود صنعت و هنر را از اقتضائات خودش تجزیه نمود. اصولاً تجدد از صنعت آغاز نشده است، بلکه از توسعه انسانی آغاز گردیده است. لیبرالیزم و قبل از آن اومانیزم، روح تجدد هستند. انسان مداری، همان چیزی است که امروزه در علم حقوق، بنام حقوق طبیعی انسان تعریف می شود، و آن حق در مقابل تکلیف است. یعنی انسان حتی در مقابل خدای متعال هم مکلف نیست و این اساس اندیشه سیاسی برخی از روشنفکران مسلمانان نیز می باشد.

۳-۴- دیدگاه سوم: ایجاد تمدن اسلامی

اما دیدگاه سوم، تا این قسمت از سخن را درست میدانند که، نمی توان تجدد را براحتی تجزیه کرد و هرگز دینی شدنی هم نیست. بنابراین اسلامی کردن مدرنیته هم تخیلی بیش نیست. اگر مدرنیته در الگوی صنعتی و تعریفی که از رفاه طبیعی انسان می کند پذیرفته شود، در همه حوزه ها بایستی پذیرفته شود. لذا دیدگاه سوم معتقد است چون مدرنیته، اسلامی شدنی نیست، از صدور تا ذیل، قابل قبول نیست و پیشنهاد آن هم «تمدن اسلامی» است. به همین جهت به شدت با مدرنیزاسیون و اصلاح قرائت دینی - یعنی قرائت دین به نفع مدرنیته، و به تعبیر بهتر دین تحریف - مخالفت می کند هر چند برای آن منطقی درست شود، مانند تأویل حسی (هرمنوتیک) یا تئوری قبض و بسط یا دینامیزم قرآن و مانند آنها، که اینها همه بمعنای تأویل دین به نفع عینیت است و همان منطق تحریف قرآن و معارف دینی است؛ نه تفسیر معارف دینی.

پس دیدگاه سوم مدعی تمدن اسلامی است، و خواستار تلاش جدی در این زمینه هستند. این انقلاب سیاسی عظیمی که همه مرزهای دنیا را طی کرده و دنیای مادیت را در چالش جدید قرار داده و موازنه را به نفع مذهب تغییر داده است، بایستی نرم افزار خودش را هم در همه حوزه ها تولید کند. چرا که با تکیه به نرم افزار تجدد و علم سکولار، هرگز نمی توان تمدن اسلام را پی ریزی کرد.

این نکته قابل ذکر است که سخن این دانشمندان این نیست که صنعت کاملاً تعطیل شود. هم چنین، سخن آنها از این نیست که، بشر به ما قبل تجدد برگردند، و به استر و ابزارهای ارتباطی قدیم روی بیاورند. بلکه سخن آنها این است که مسیر جریان انقلاب به کدام سو بایستی هدایت شود؟ آیا می توان گفت اقتصاد مربوط به دین نیست؟ یعنی گفته شود که اسلام را حذف کنیم تا علم سخن بگوید؟ آیا مراد، علم و صنعت سکولار است؟!

الگوی مطلوب ما در هیچ عرصه ای الگوی مطلوب تجدد نیست. اصولاً اشتراک در عناصر، در مدل به حساب نمی آید. اما اگر یک متغیر در مدل اضافه شود، کل خاصیتها به هم می خورد. در هیچ حوزه و عرصه ای الگوی مطلوب و مشترک وجود ندارد. لذا معتقدند شیب تحقیقاتی، بایستی عوض شود.

بنابراین ادعای دیدگاه سوم این است که، باید ابتداء نظام مفاهیم (از مفاهیم اعتقادی تا مفاهیم کاربردی) تولید شده و سپس نظام توزیع هماهنگ و توزین مدارک و آنگاه درجه بندی عوض بشود، و سپس ساختار مناصب متناسب با آن درست شود. آنگاه مجاری حسی بشر، در زمینه توسعه معنویت کنترل شود. لذا آنها پیشنهاد علم جدید و صنعت جدید در الگوی مطلوب می دهند.

معتقدین به دیدگاه سوم، کارهایی را در دستور کار انقلاب اسلامی در دوره کنونی می دانند:

اولاً بایستی مبانی فلسفی خود را در چالشی که قرار گرفته، تئوریزه کند. اصولاً یک انقلاب در ابتدای پیروزی، وقتی می‌خواهد با ادبیات دیگران کشور را اداره کند و موضوع کار خود را هدایت نماید، چون ادبیات دیگران آهنگ اهداف و مبانی او را ندارد، به بن بست بر می‌خورد. آنگاه تعارض بین راهکارها و ایده‌ها ظهور می‌کند. عده‌ای از راهکارها حمایت می‌کنند و بر ایده‌ها خط می‌کشند و می‌گویند ایده‌ها علمی نیستند. اما عده‌ای از ایده‌ها حمایت می‌کنند و بدنیاال ادبیات علمی جدید و زبان جدید علمی، برای گفتگو هستند، و می‌خواهند از زبان تخصصی تا زبان عامیانه جامعه را بر محور ادبیات دین تغییر دهند. پس طرفداران تمدن اسلامی، مدرنیته اسلامی و مدرنیزاسیون را قبول ندارند و معتقد به اصلاح قرائت دینی هم نیستند. بلکه می‌گویند برای بنای تمدن اسلامی، بایستی از اصلاح قرائت بشری نسبت به حیات، عالم و انسان شروع شود.

افول غرب
و برآمدن
تمدن نوین اسلامی



فصل ششم:

جدول بندی سریع گام دوم انقلاب اسلامی

جدول | مروری سریع بر بیانیه گام دوم انقلاب

❖ همه چیز علیه ما بود. ❖ هیچ تجربه‌ای در برابر ما وجود نداشت. ❖ ترکیب جمهوریت و اسلامیت نخستین درخشش انقلاب بود. ❖ تقابل دوگانه‌ی «اسلام و استکبار» پدیده‌ی برجسته‌ی جهان معاصر شد. ❖ عظمت پیشرفتهای چهل‌ساله‌ی ایران آنگاه بدرستی دیده می‌شود که با مدتهای مشابه در انقلابهای بزرگی چون فرانسه و شوروی و هند مقایسه شود. ❖ انقلاب منشأ این برکات شد: ۱- امنیت و تمامیت ارضی را ضمانت کرد. ۲- موتور پیشران کشور در عرصه‌ی علم و فناوری و زیرساخت شد. ۳- مشارکت مردمی را در «مسائل سیاسی»، «حضور در صحنه‌های ملی» و «استکبارستیزی» به اوج رسانید. ۴- بینش سیاسی آحاد مردم را ارتقاء داد. ۵- کفهی عدالت را در تقسیم امکانات عمومی کشور سنگین کرد. ۶- عیار معنویت و اخلاق را در فضای عمومی جامعه افزایش داد. ۷- ایستادگی در برابر مستکبران روز به روز بیشتر شد.	سرگذشت چهل‌ساله‌ی انقلاب اسلامی
❖ چالش آن روز بر سر کوتاه کردن دست عمال بیگانه یا تعطیلی سفارت رژیم صهیونیستی یا رسوا کردن لانه‌ی جاسوسی بود؛ امروز چالش بر سر حضور ایران در مرزهای رژیم صهیونیستی و برچیدن نفوذ آمریکا از منطقه و حمایت از مجاهدان فلسطینی و دفاع از حزب‌الله و مقاومت است ❖ مشکل غرب جلوگیری از خرید تسلیحات ابتدایی برای ایران بود، امروز مشکل او جلوگیری از انتقال سلاحهای پیشرفته‌ی ایرانی به نیروهای مقاومت است. ❖ آن روز گمان آمریکا آن بود که با چند خودفروخته یا با چند هواپیما و بالگرد خواهد توانست بر نظام اسلامی فائق آید، امروز برای مقابله، خود را محتاج به یک ائتلاف بزرگ از ده‌ها دولت معاند یا مرعوب می‌بیند.	تفاوت چالشهای دیروز و امروز انقلاب با مستکبران

۳۶ میلیون نفر در سنین میانه‌ی ۱۵ و ۴۰ سالگی حدود ۱۴ میلیون نفر دارای تحصیلات عالی رتبه‌ی دوم جهان در دانش‌آموختگان علوم و مهندسی وجود انبوه جوانان با روحیه‌ی انقلابی و آماده‌ی تلاش جهادی وجود جوانان محقق مشغول به آفرینشهای علمی و فرهنگی و صنعتی و ...	نیروی انسانی مستعد و کارآمد	ظرفیتهای مهم کشور برای گام دوم انقلاب
۷ درصد ذخایر معدنی جهان باوجود یک درصد جمعیت جهان منابع عظیم زیرزمینی موقعیت استثنائی جغرافیایی بازار بزرگ ملی بازار بزرگ منطقه‌ای (۱۵ همسایه با ۶۰۰ میلیون جمعیت) سواحل دریایی طولانی حاصلخیزی زمین با محصولات متنوع کشاورزی و باغی اقتصاد بزرگ و متنوع	فرصتهای مادی کشور	
دانش، وسیله‌ی عزت و قدرت یک کشور است. به سوءاستفاده از دانش مانند آنچه غرب کرد، توصیه نمیکنیم. هنوز از قله‌های دانش جهان بسیار عقبیم؛ باید به قله‌ها دست یابیم. با شتاب پیش میرویم ولی این شتاب باید سالها با شدت بالا ادامه یابد تا آن عقبافتادگی جبران شود. این راه را با احساس مسئولیت بیشتر و همچون یک جهاد در پیش گیرید.	علم و پژوهش	توصیه‌هایی برای ایجاد تمدن نوین اسلامی و آمادگی برای طلوع خورشید ولایت عظمی (عج)
وجود معنویت و اخلاق، محیط زندگی را حتی با کمبودهای مادی، بهشت میسازد و نبودن آن حتی با برخورداری مادی، جهنم می‌آفریند. معنویت یعنی برجسته کردن ارزشهای معنوی از قبیل: اخلاص، ایثار، توکل، ایمان در خود و جامعه. اخلاق یعنی رعایت فضیلت‌هایی چون خیرخواهی، گذشت، کمک به نیازمند، راستگویی، شجاعت، تواضع، اعتماد به نفس و ... وظیفه حکومت‌ها برای رشد اخلاق و معنویت: ۱- منش و رفتار اخلاقی و معنوی داشته باشند. ۲- زمینه را برای رواج آن در جامعه فراهم کنند.	معنویت و اخلاق	

۳- به نهادهای اجتماعی در این باره کمک برسانند. ۴- با کانونهای ضدّ معنویّت و اخلاق، به شیوهی معقول بستیزند. ۵- با ابزارهای رسانه‌ای، برخورد هوشمندانه و مسئولانه کنند.		
❖ اقتصاد، هدف جامعه‌ی اسلامی نیست، امّا وسیله‌ای است که بدون آن نمیتوان به هدفها رسید. ❖ چالش‌های اقتصاد کشور: ۱- چالش بیرونی: تحریم و وسوسه‌های دشمن ۲- چالش درونی: عیوب ساختاری و ضعفهای مدیریتی ❖ (در صورت اصلاح مشکل درونی، چالش بیرونی کم‌اثر یا بی اثر خواهد شد) مهمترین عیوب ساختاری: ۱- وابستگی اقتصاد به نفت ۲- دولتی بودن بخشهایی که در حیطه‌ی وظایف دولت نیست ۳- نگاه به خارج و نه به توان و ظرفیّت داخلی ۴- استفاده‌ی اندک از ظرفیّت نیروی انسانی کشور ۵- بودجه‌بندی معیوب و نامتوازن ۶- عدم ثبات سیاستهای اجرائی اقتصاد ۷- عدم رعایت اولویّتها ۸- وجود هزینه‌های زائد و مسرفانه در بخشهایی از دستگاه‌های حکومتی ❖ مهمترین راه حل‌ها: ۱- درون‌زایی اقتصاد کشور ۲- مولّد شدن و دانش‌بنیان شدن ۳- مردمی کردن اقتصاد و تصدّیگری نکردن دولت ۴- برون‌گرایی با استفاده از ظرفیّتها ۵- سپردن کار به دست یک مجموعه‌ی جوان و دانا و مؤمن و مسلّط بر دانسته‌های اقتصادی	اقتصاد	
❖ عدالت و مبارزه با فساد، لازم و ملزوم یکدیگرند. ❖ دستگاهی کارآمد با نگاهی تیزبین و رفتاری قاطع در قوای سه گانه حضور دائم داشته باشد و به معنای واقعی با فساد مبارزه کند. ❖ نسبت فساد در میان کارگزاران جمهوری اسلامی در مقایسه با بسیاری از حکومت‌ها بسی کمتر است، ولی حتّی آنچه هست غیرقابل قبول است. ❖ آنچه تاکنون شده با آنچه باید میشده و بشود، دارای فاصله‌ای ژرف است. دل‌های مسئولان به طور دائم باید برای رفع محرومیّتها بتپد. ❖ کسب ثروت مورد تشویق است، امّا تبعیض در توزیع منابع عمومی و ویژه‌خواری و مدارا با فریبگران اقتصادی بشدّت ممنوع است. ❖ غفلت از قشرهای نیازمند حمایت، مورد قبول نیست.	عدالت و مبارزه با فساد،	

استقلال و آزادی	✧ استقلال ملّی به معنی آزادی ملّت از زورگویی سلطه‌گران جهان است؛ ولی نباید به معنی زندانی کردن سیاست و اقتصاد کشور در میان مرزهای خود باشد. ✧ آزادی اجتماعی به معنای حقّ تصمیم‌گیری و عمل کردن و اندیشیدن برای افراد جامعه است؛ ولی نباید در تقابل با اخلاق و قانون و ارزشهای الهی و حقوق عمومی باشد.
عزّت ملّی و روابط خارجی و مرزبندی با دشمن	✧ پدیده‌های جهانی که تحقّق یافته یا در آستانه‌ی ظهورند: ۱- تحرّک جدید نهضت بیداری اسلامی بر اساس الگوی مقاومت در برابر سلطه‌ی آمریکا و صهیونیسم ۲- شکست سیاست‌های آمریکا در منطقه‌ی غرب آسیا و زمین‌گیر شدن همکاران خائن آنها در منطقه ۳- گسترش حضور قدرتمندانه‌ی سیاسی جمهوری اسلامی در غرب آسیا و بازتاب وسیع آن در سراسر جهان سلطه ✧ وظایف دولت جمهوری اسلامی: ۱- مرزبندی خود را با آمریکا و تعدادی از دولتهای اروپایی با دقّت حفظ کند. ۲- از ارزشهای انقلابی و ملّی، یک گام هم عقب‌نشینی نکند. ۳- از تهدیدهای آنان نهراسد. ۴- عزّت کشور و ملّت خود را در نظر داشته باشد. ۵- حکیمانه و مصلحت‌جویانه و از موضع انقلابی، مشکلات قابل حل خود را با آنان حل کند. ۶- در مورد آمریکا، حلّ هیچ مشکلی متصوّر نیست و مذاکره با آن جز زیان مادی و معنوی نخواهد داشت.
سبک زندگی	✧ تلاش غرب در ترویج سبک زندگی غربی، زیانهای بی‌جبرانی به کشور و ملّت زده است؛ مقابله با آن، جهادی همه‌جانبه و هوشمندانه می‌طلبد که چشم امید در آن، به جوانها است.